



The Walters Art Museum  
600 N. Charles Street  
Baltimore, Maryland  
21201

<http://www.thewalters.org/>

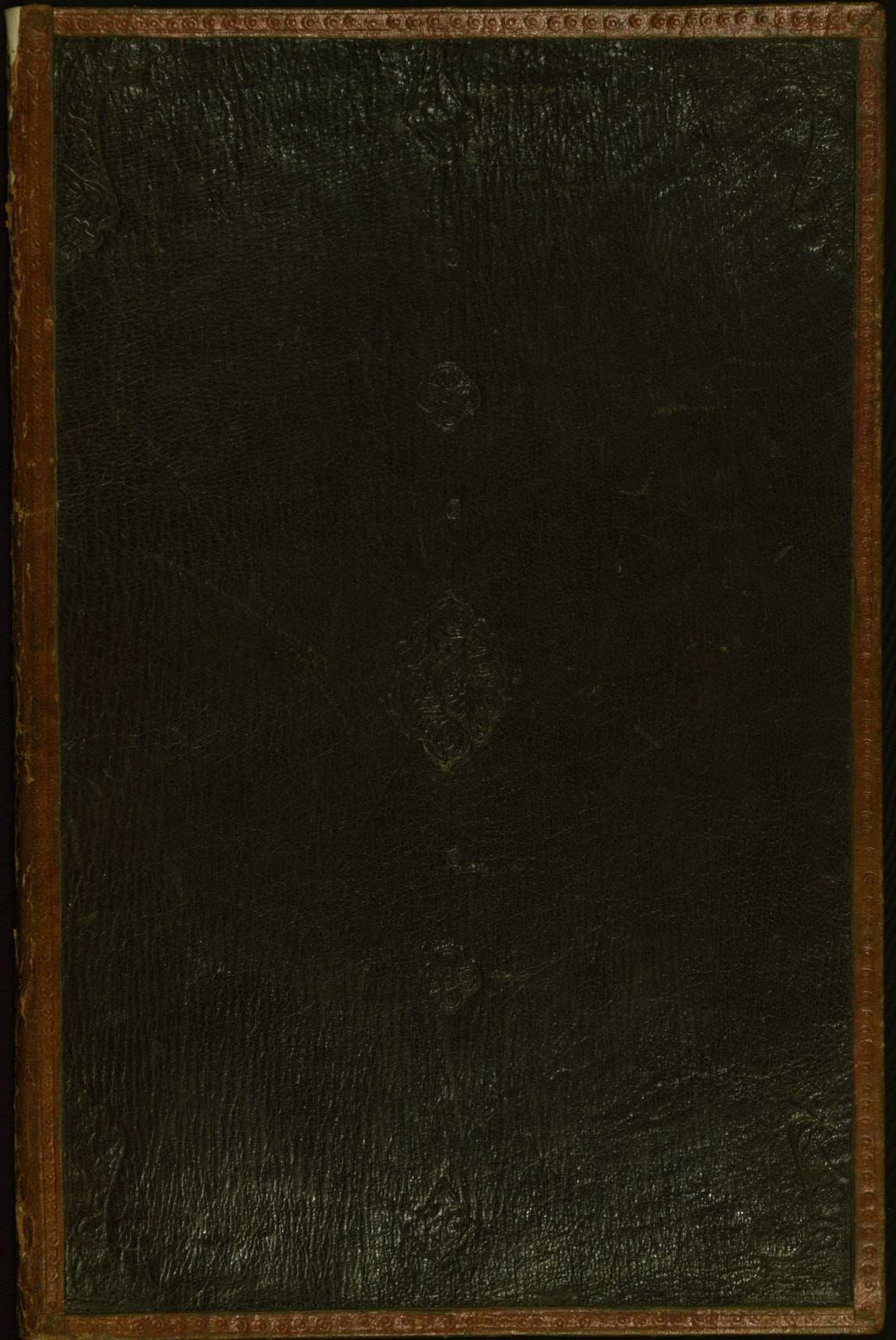


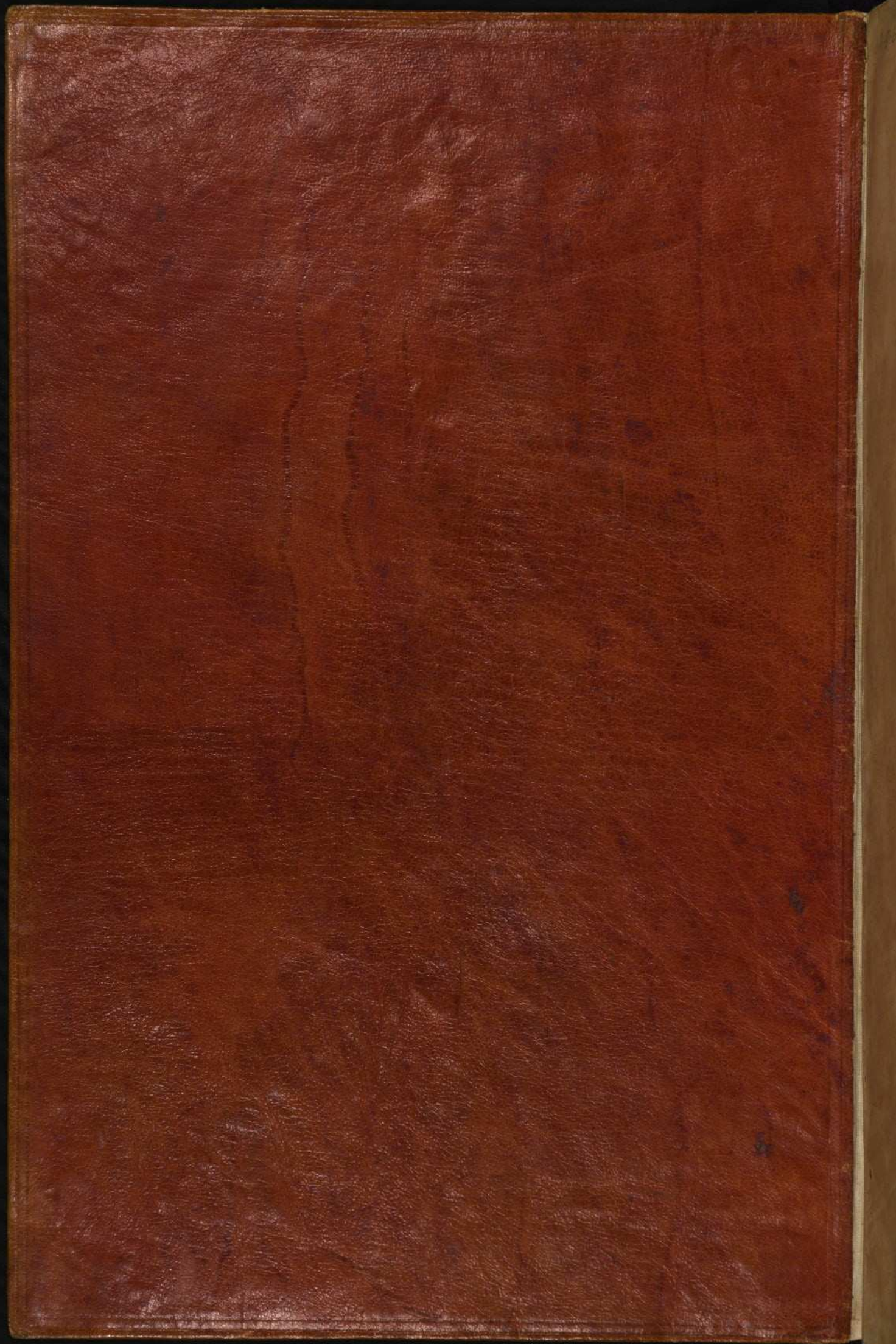
<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/3.0/legalcode>

Published 2009

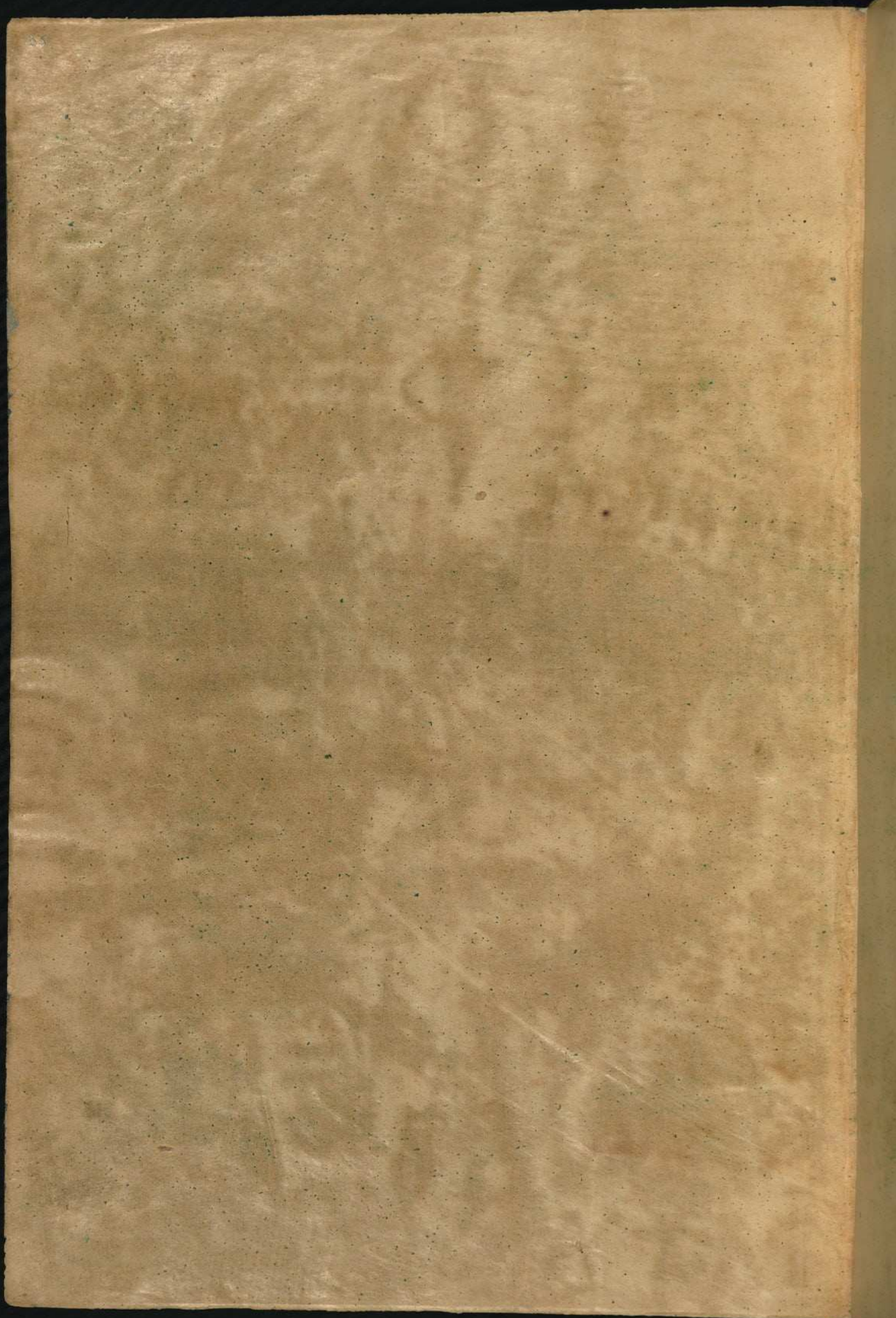
NOTE: The pages in this book are ordered from right to left. This means that to view the pages in order, you should go the last page of the document and read what would be from “back-to-front” for a Western manuscript.

This document is a digital facsimile of a manuscript belonging to the Walters Art Museum, in Baltimore, Maryland, in the United States. It is one of a number of manuscripts that have been digitized as part of a project generously funded by the National Endowment for the Humanities, and by an anonymous donor to the Walters Art Museum. More details about the manuscripts at the Walters can be found by visiting The Walters Art Museum's website [www.thewalters.org](http://www.thewalters.org). For further information about this book, and online resources for Walters manuscripts, please contact us through the Walters Website by email, and ask for your message to be directed to the Department of Manuscripts.

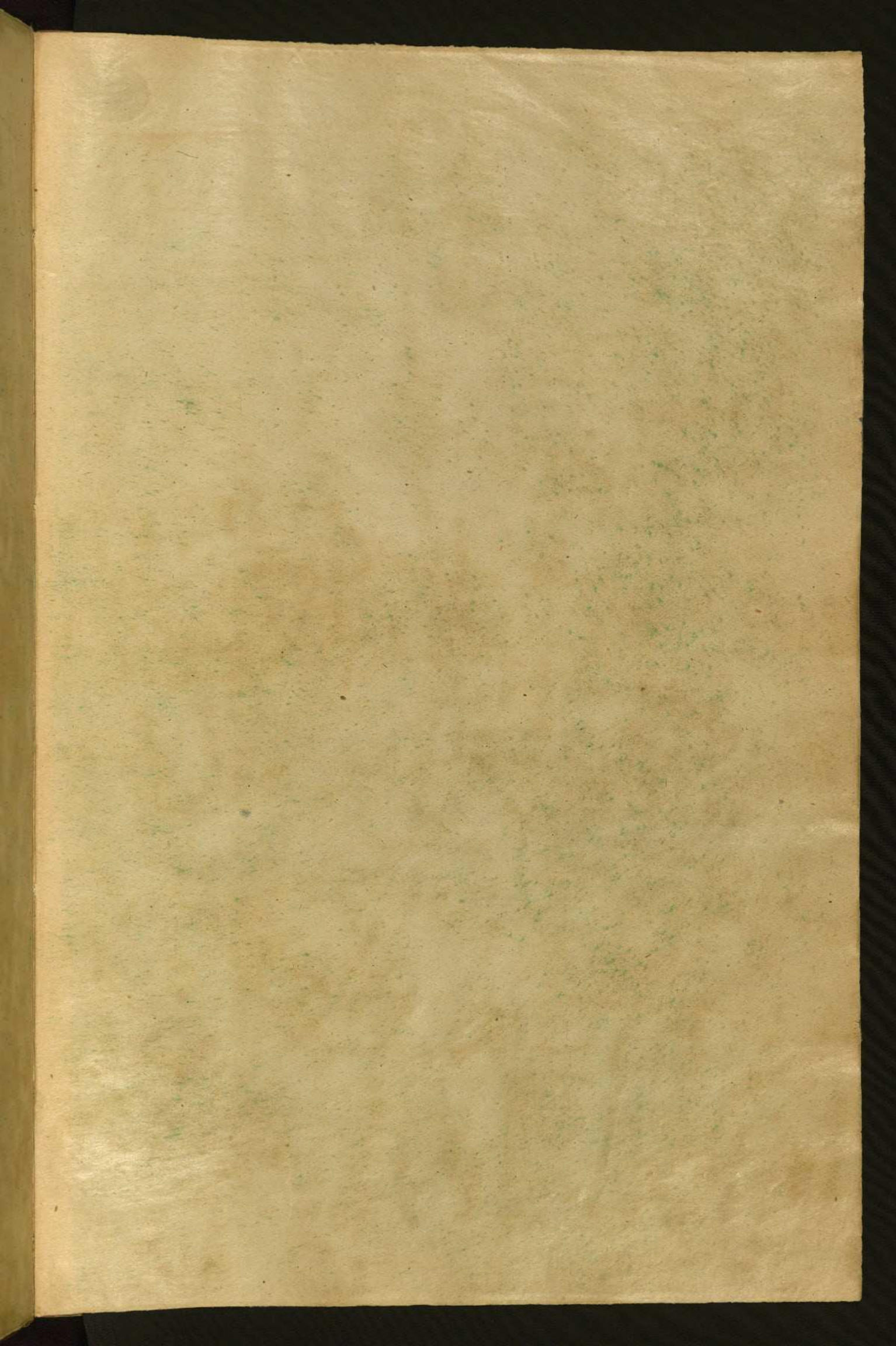


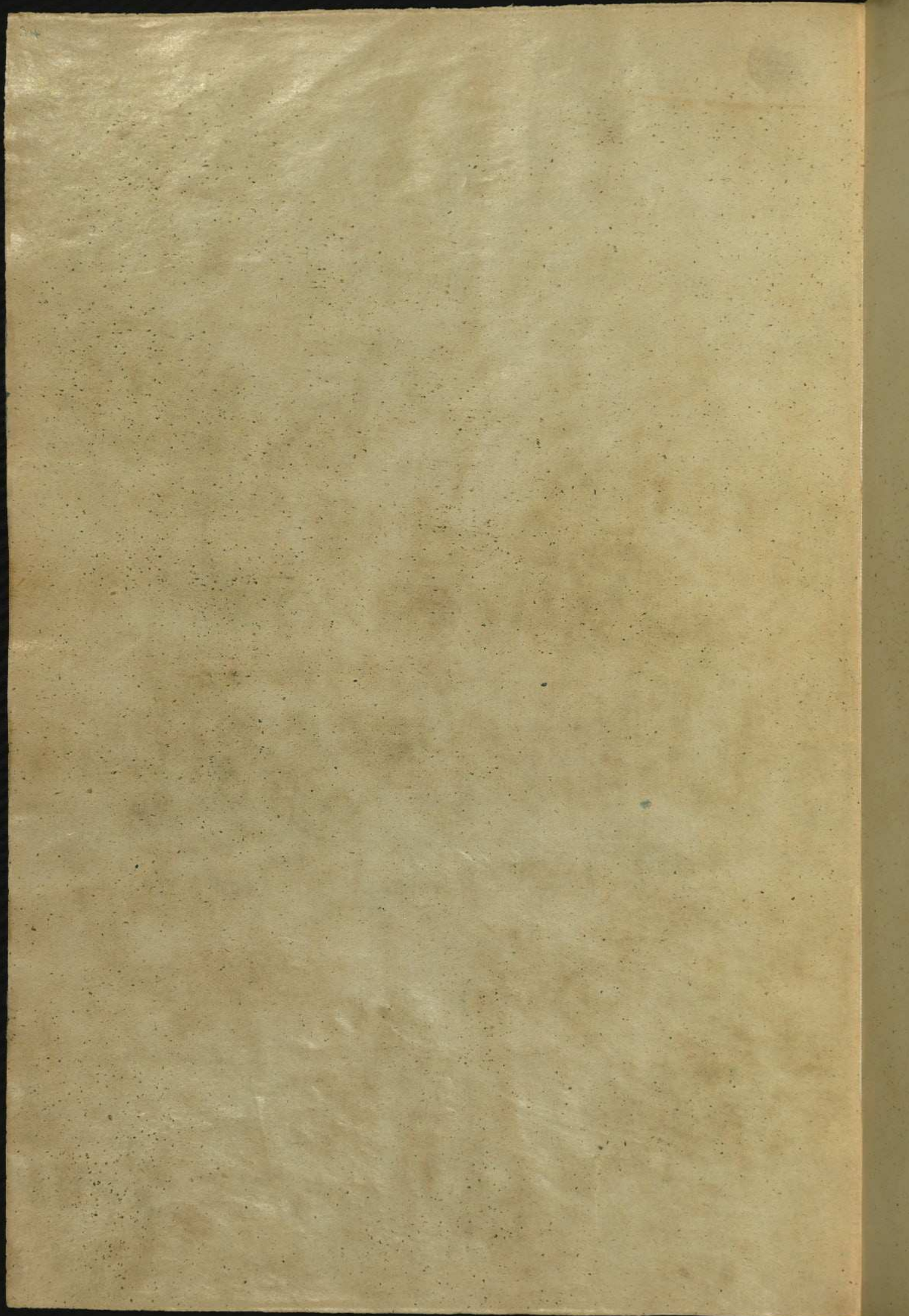


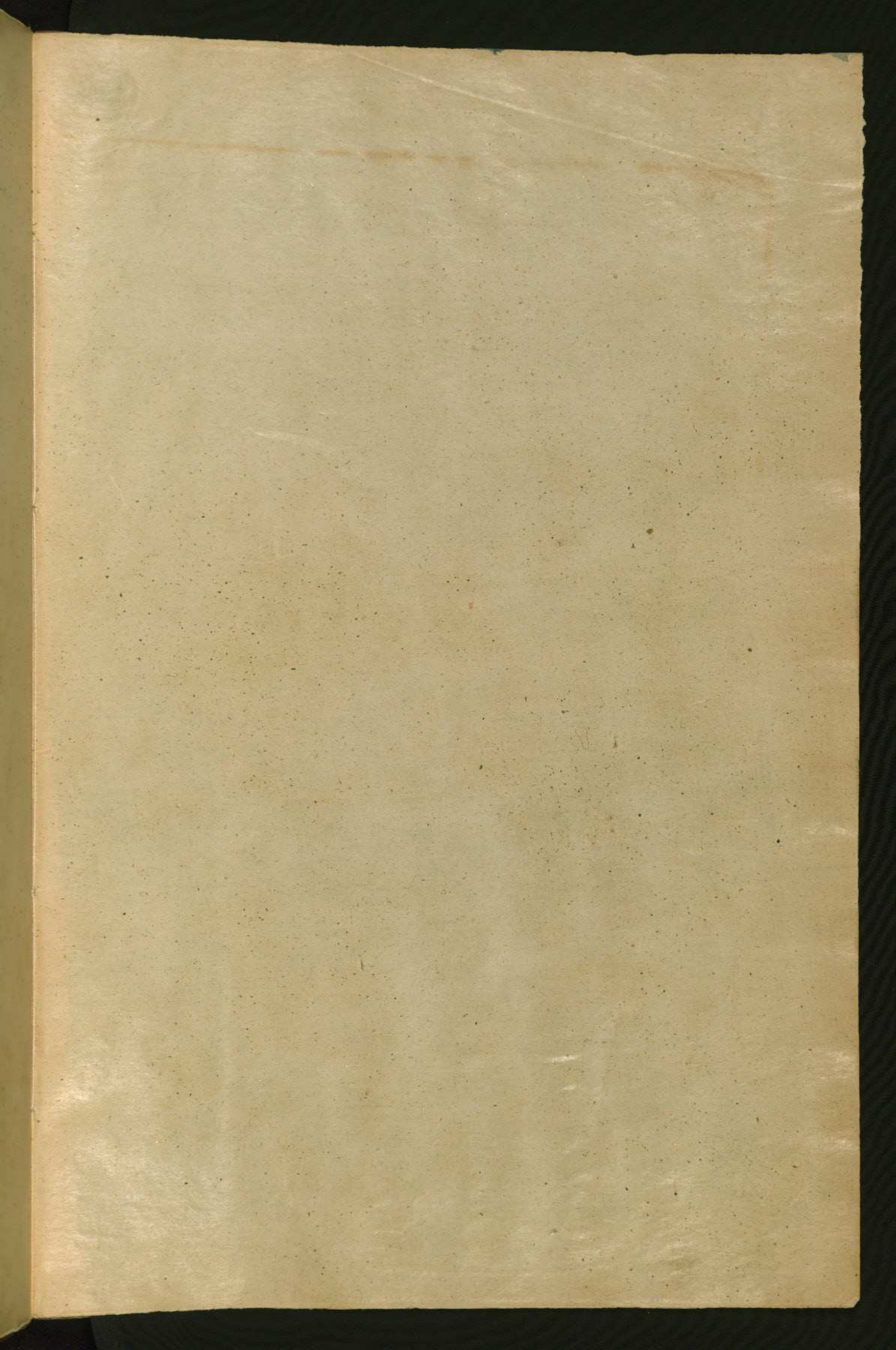
M-5-6



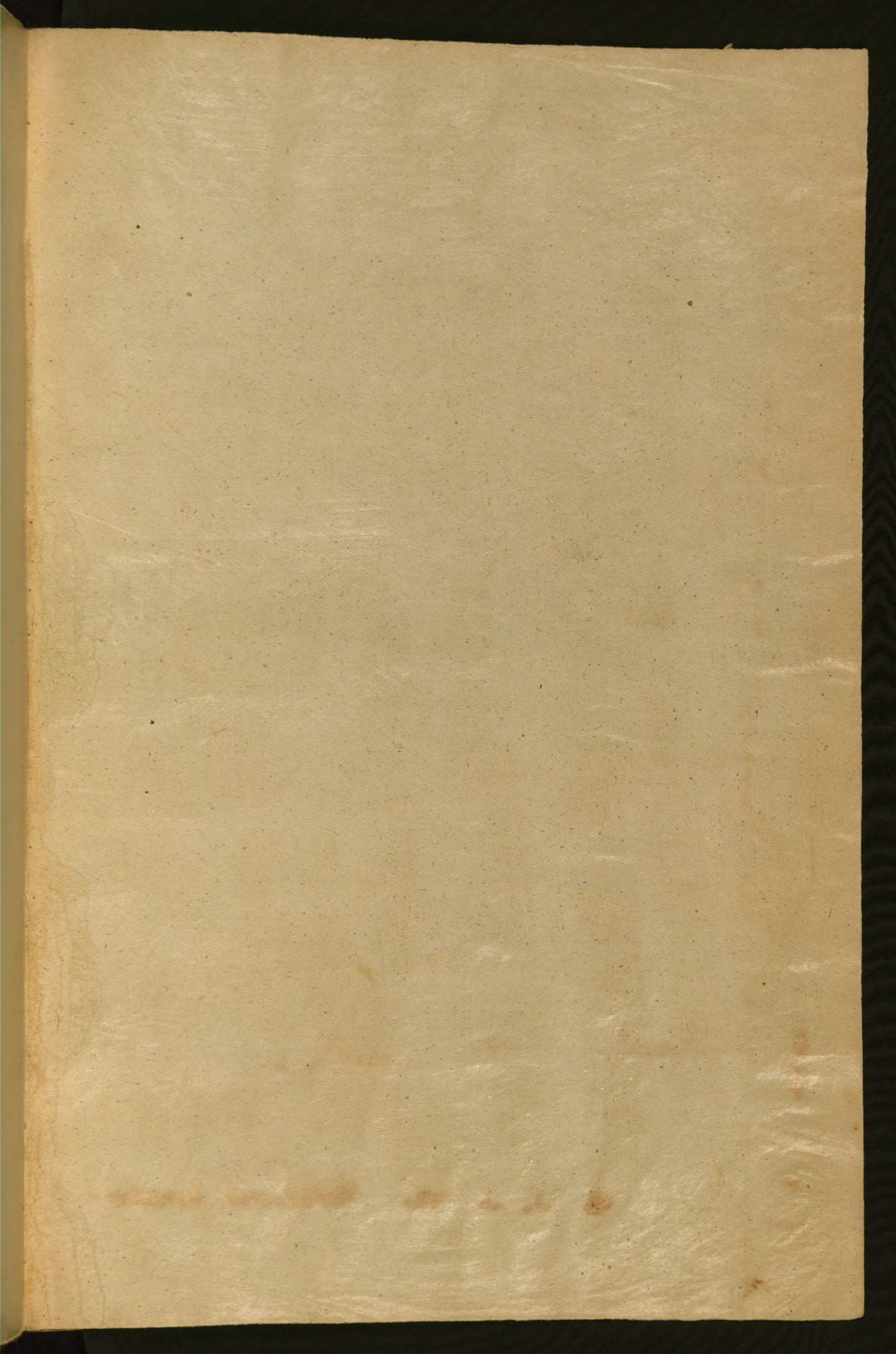














این ضرب الباقی نمی آموزد دیگر لوجه است این مرغ را بوقلمون میگویند



از پیرا و تادم او پیشش تک مختلف در ویش کردن کبوتر پر برق است کمانی  
 برابر گبگ دری باشد خالی گبگ دری سند و پستان است چنانکه گبگ دری  
 کوهی که در و از ولایات کابل در کوهستان خرد و از آن پایان تر در کوهستان حاجی شود  
 از آنجا بلند تر نمی شود و عجب چیزی روایت کرده اند که چون زمستان میشود در دامنه کوهها و رود  
 می آید اگر پند که از بالای مرغ انکو که بگذرد دیگر اصلا نمی آید پس یکدیگر را کول الله است را در کوهستان آورد

دیگر دراج است



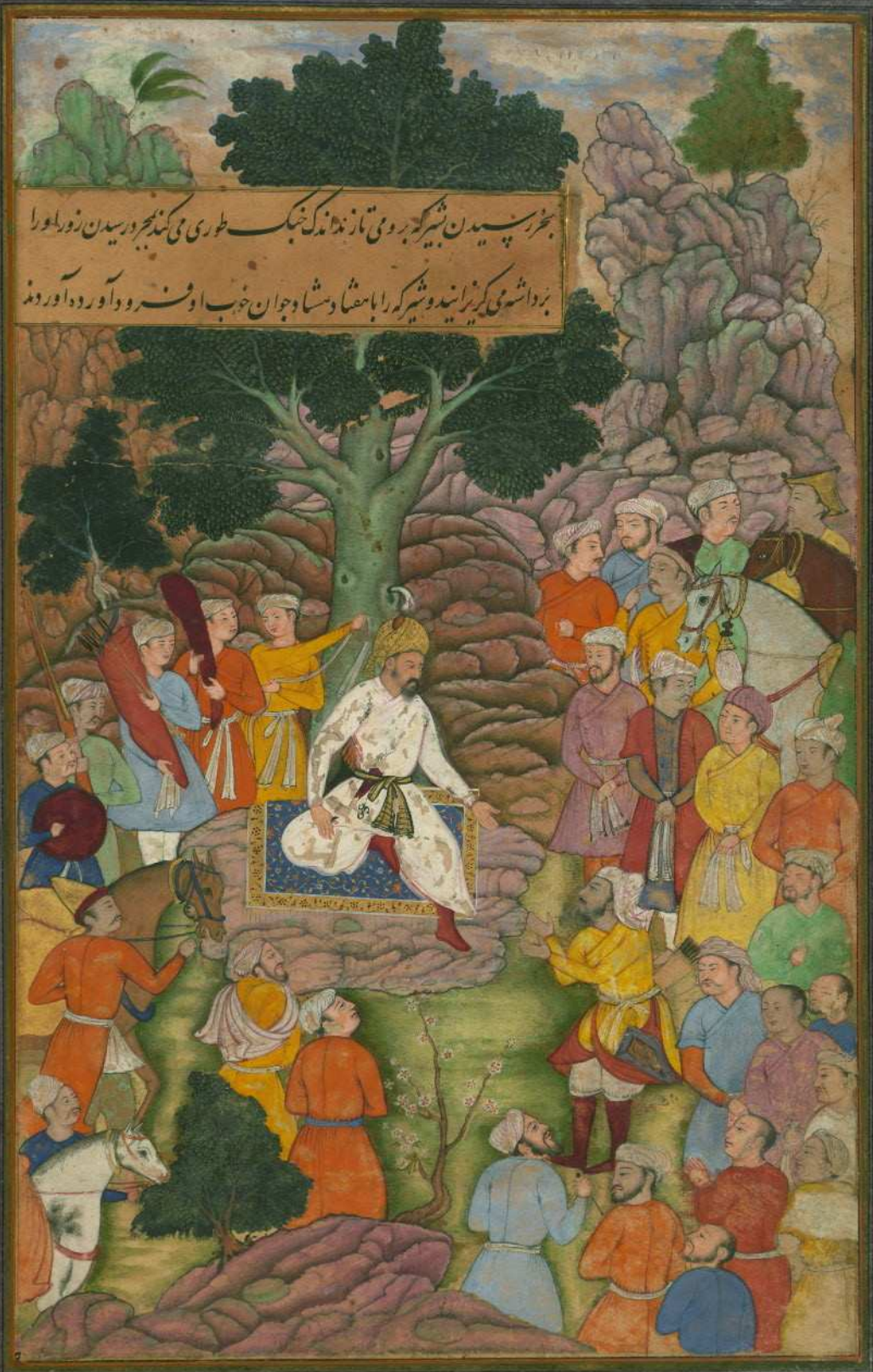
که در لغات می شود سرش پسیاه بالهای او <sup>سفید</sup> آویخته او از جل یک چتری  
 کلاشر و بقا تر سخن می آموزد یک نوع دیگر است پند اولی می گویند  
 از بنگاله می آید سیاه یک رنگ است بته او این شاکر کلاشر است  
 خیلی کلاشر متعارف پای او زرد است در دو گوش او دو پوست زرد است او این <sup>نمونه</sup>  
 بن نایبی دارد <sup>او</sup> میسینه میگوید سخن کوی می کند خوب می گوید و <sup>می</sup> هضج می گوید



یک نوع دیگر شاکر می شود از شاکر که پشت ترند کور شده بود چتری بار یکم <sup>کرده</sup>  
 سنج می شود این جنس سخن کوی نمی شود و ن شاکر می گویند درین ایام که دریای  
 ننگ را پل بسته گشته مخالفان را که می آیدیم در کنگر و داوران نواحی یک  
 نوع شاکر دیدم که پسینه او سفید سیر و ابلق تیش او سیاه سر گردیده شده



بجز رسیدن بشیر که بروی تازندگان جنگ طوری می کند بجز رسیدن زور باورا  
بزداشته می گزیرانید و بشیر که را با معشا و شمشا و جوان خوب او شمش و آورد آوردند



پیشتر که در نظر آید بود از خوابه ریزد بسبب چهار منزل بخور بنده آیدم در وقتی که در شهر فرو و آیدم  
خبر یافتیم که شیر که ارغون که از امرای صاحب اختیار تقیم بود از ما پنجه کرده و آمد در کنار باران  
که مرو می که از راه پنجه که شش عبد الزراق میز را که در آن محل از کابل که پنجه رفته در میان  
افغان در کلبه در نواحی معان بود می رفتند در من که از و بجز  
رسیدن این خبر میان و و نسا بود که از آن جا کج نمود  
شب راه رفت از کوتل سوپمان که شش تیم سپیل را سر کرده نیده  
در وقت بر آمدن بر که در طرف جنوب در پستی پستتاره روشنی نمود  
شد که ششم سپیل نباشد گفتند که میل است باقی جانیانی این است را خوانند که  
نویسه تا کجا تانی و کی طلوع شوی چشم تو بر سر که می افتد نشان است  
آفتاب بقدریک نینزه بر آمده بود که در پای سپنجه در آمده  
فرا و آمده شد جوانانی که پشت بر بقر اولی فریستاده بودیم  
و بنصب جوانان دیگر در پایان متبر باغ در نواحی اگری مار

یک دیگر کرم است در زمی در برابر زانغ بوده باشد از زانغ خیلی بزرگتر است طوری میخیزد



بیل سنده و پستان ان بوده است در پیش مردم سنده و پستان برابر میل حمت دارد و در باغی که  
درخت بسیار داشته باشد می باشد جانور دیگر است یک جانور دیگر است شپه شتر قرق  
بدرختها چسبیده می گردد کفانی او برابر شتر قرق باشد مثل طلی سبز رنگ است



از حیوانات آبی او یکی شیر آبی است در سیاه آبها می شود بکلیس شابهتی دارد



در پریدن از جنگل نمی برآید از همین جهت مرغ جنگل میگویند یک دیگر شیره کلانی می باشد چکله روی گویند



کلانی او برابر با پالانج بوده باشد سر او بر سر کوچک سپید است در فرخگی می خیزد می کشد شاهی را  
کرشمه رنگون شده می ایستد غزاتی دارد یک دیگر عکله مند و تسان اسپت است می گویند



از عکله جزوی جزو تر باشد عکله ابلق سیاه میفد است و تسان ابلق بله و سیاه است یک جانور دیگر است  
کلانی او برابر با پالانج بوده باشد سر او بر سر خوش رنگ است در ماههای خود اندک سیاهی دارد



یک دیگر که رجه است به فارو علاج سپید است از فارو علاج خجالی کلانتر است یک رنگ سیاه است  
خوشترک



یک دیگر خرما پست اگرچه خرما مخصوص هند و پستان نیست چون دران لایا



بودند که درخت خرما در لغت پست شاخهای درخت در کله خرت  
 در یک جای شود و بر کهای او از رخ شخ تا سر شاخ در سرد و طرف او می شود  
 تنه او نام هواریست و در کف میوه او مثل خوشه انگور است اما خوشه انگور  
 کلاتر است میگویند که در میان نباتات دو چیز درخت خرما حیوانات  
 می دزدی که نیست که چنانچه سر حیوانی که بریده شود حیات او منقطع می شود



درخت خرما هم که پشش ریخت شود درخت آن خشک میشود یک دیگر آنست که  
چنانچه از حیوانات بی زنجیر حاصل میشود درخت خرما هم از خرما می زشاخی آورد  
اگر زین پستانداری دید تحقیقت این سخن معلوم نیست سر خرما که ندر شد عبارت  
از آن پسر دست پسر خرما همچون میشود که جای بر آمدن شاخ و برگ او مثل پسر سفیدی شود  
ازین پسر سفید مثل پسر شاخ و برگ می بر آید چون این شاخ و برگ پریشان تری شود  
برگش نهر تری شود این پسر سفید را پسر حسامی گویند طوری است بزین شاخ  
بنوعی جار منور شب باستی است همین جایی را که پسر در آن جامی شود زخم می کنند  
در آن زخم خرما را همچنان می مانند که از آن زخم سر آبی که بر آید از بالای این که  
خرما جاری می شود برگ را در دهن کوزه که داشته کوزه را در خشت بسته اند  
از آن زخم سر آبی که حاصل میشود در آن کوزه جمع می شود و اگر نی محال خورد و شود  
شیرین طوری است بعد از سه چهار روز اگر خورد و شود فی الجمله کفشی دارد میگویند  
یک نوبت در وقتی که میر باری زفته بودم بسیر نمودن مواضعی که در کنار



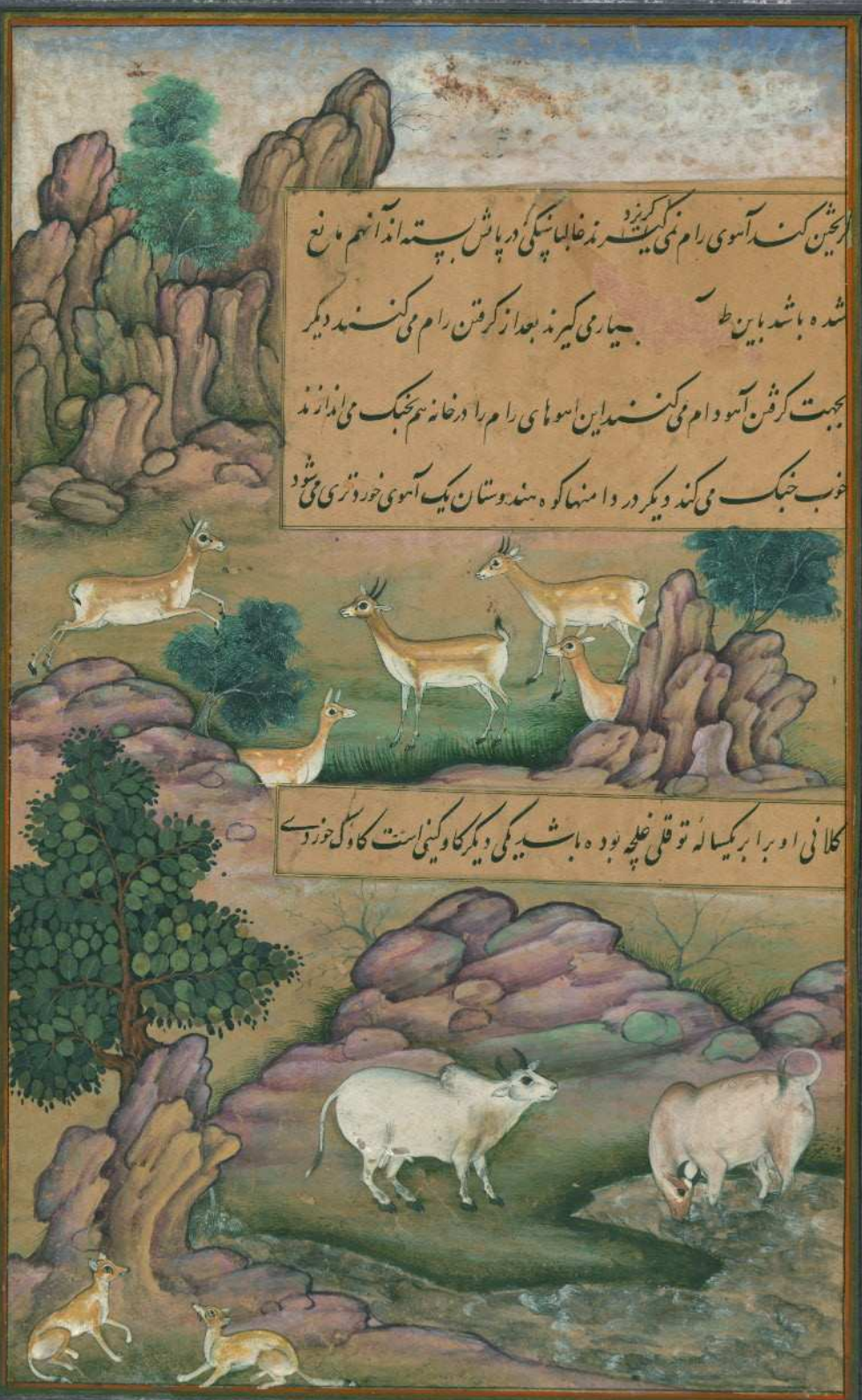
می شود برابر قوچقار کمان آن ولایت بوده باشد گوشت او بسیار  
 نرم و لذیذ است یکی دیگر میمون است سهند و پشانی با نذرمی گویند



این هم انواع دار و یک نوع است که در آن ولایتهای برید لویلیان  
 بازی سیب آموزند در کوپستان دره نوره و دره سیفید در دامنه های  
 نواحی خیمه و از آن پامان تر در تمام سهند و ستانانت می شود از این جانها



از چنین گوسفند آسوی رام نمی گزینند ز غلبه پستی که در پاش پسته اند آنهم مانع  
 شده باشد بین طایفه سیاری گیرند بعد از گرفتن رام می کنند دیگر  
 بجهت گرفتن آسوی رام می کنند این آسوی رام را در خانه هم نجنگ می اندازند  
 خوب نجنگ می کند و دیگر در دامنه ها که سهند و ستان یک آسوی خورد تری می شود



کلانی او برابر یکساله تو قلی غلیج بوده باشد یکی دیگر کاوینی است کاوکل خورد





این را مبارک می گویند  
مذکب موش دیگر است که کلامی می گویند  
این همیشه بالای درختانی باشد  
که بالای درختان پائین



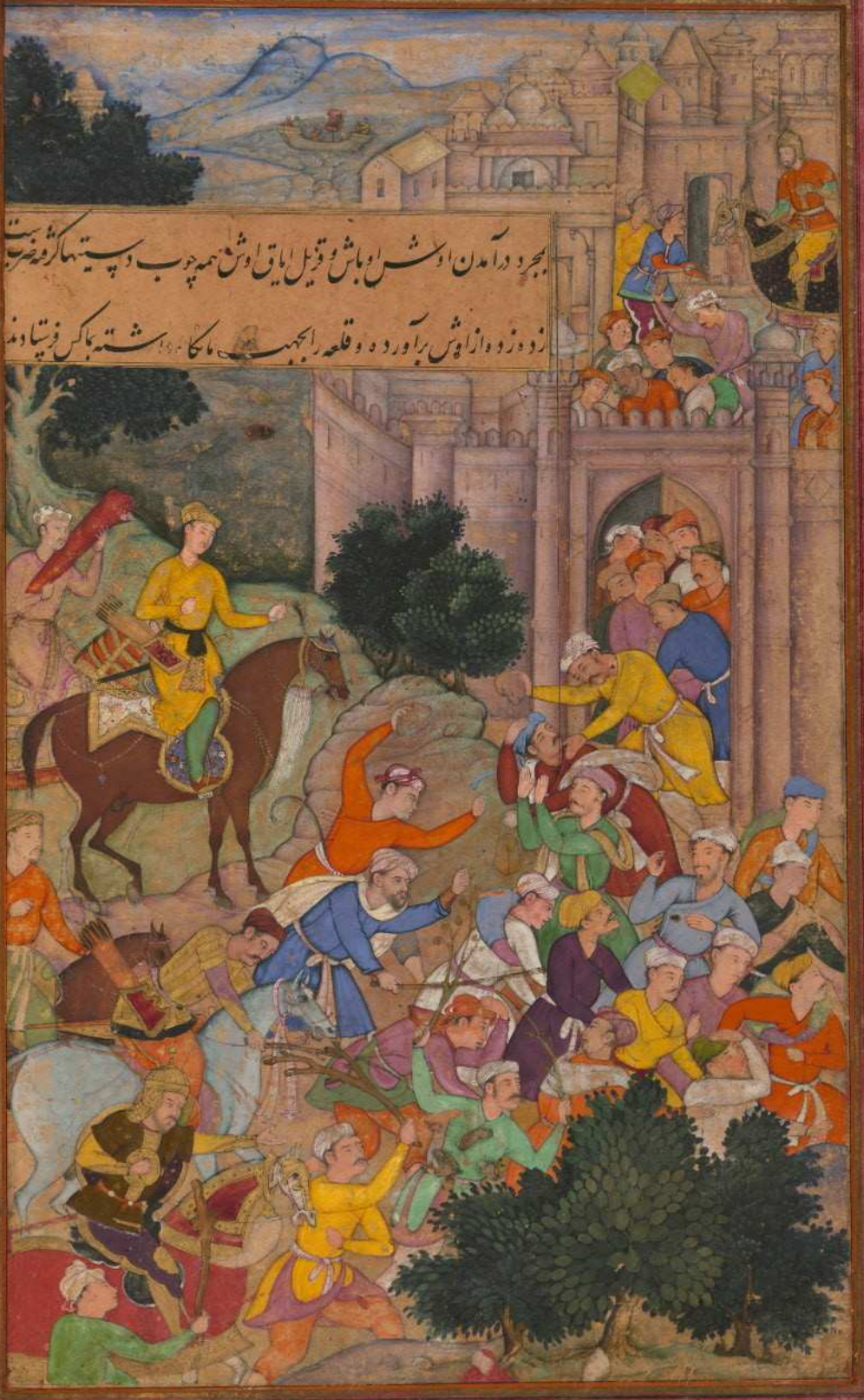
و بالا عجب است و چنان می رود  
از طیور کی طاووس است پرنگ



و پر زیب جاویری است اذام او  
در خور زمک و زیب نیست



که ترمی شود موی او رز دور وی او سفید می شود دم او خیلی دراز  
یشود یک نوع دیگر میمون در بجزر و سپا و آن نواحی دیده شده  
میونهای سی که در آن ولایت می برنخیلی کلا شراست دم او هم بسیار  
راز است موی سفید تراست روی او سپیاه محض است این نوع  
میمون را انکور میگویند در کوپستان سندوستان و جنگلهای اومی شود  
این نوع میمون دیگر می شود روی او موی او جمیع اعضای او سپیاه  
محض است و این نوع میمون را از بعضی جزایر دریا باری آورند و یک نوع  
میمون دیگر از بعضی جزایر می آورند و یک او به روی او کبودی میزند مثل  
پسین تین می باشد و سر او پسین ترمی باشد و شبه اش از دیگر میمونها  
سیار کلا ترمی شود و بسیار پر قهر و کزنده بود و از عجایب آن بود که  
ایم ذکر او در لغوی بود و سر کز سپت نمی شود یکی دیگر نوال است از  
پسین جنزوی حوزد تر باشد بر درخت می براید بعضی موش خرما هم میگویند



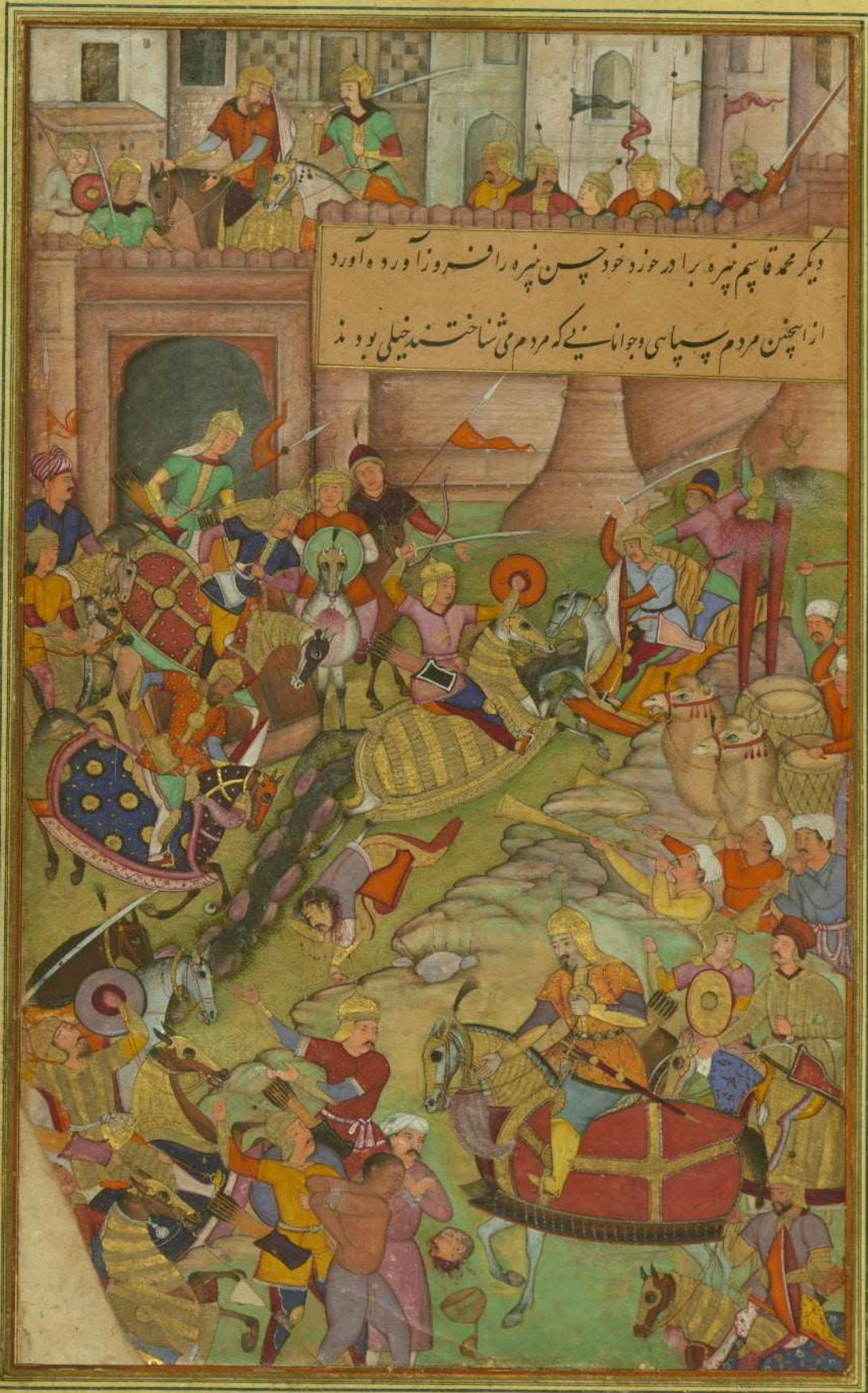
بجز در آمدن او شش او باش و قیل ایاق او شش همه چوب دپه تیمار و فرست  
زده زده از او شش بر آورده و قلعه را بجهت ما کما شسته با کس فرستادند

و مروا کی سم داشت این کفتیما را دانسته ولی نیادی ایشانرا معلوم کرده قلعه را  
 بجز از مضبوط پیاختن کس نرسد و در وقت رسیدن اینها باید جان <sup>مضبوط کردن</sup>  
 قلعه را معلوم کرده سخن اینها بچاقو آرنیافته ویران شده و از زون چسب کج خود  
 بطرف پنجمی خود را کشید سلطان احمد قبل ولایت خود باوش رفت همایکن  
 میتر را اجدهی آرترو دیکان و جوانان او از زون حسن گرفته و کز تیه پیش تنگ که هنوز  
 باوش نرسیده بود فتمراه شدند خبر مضبوط پیاختن اینجان بر آن

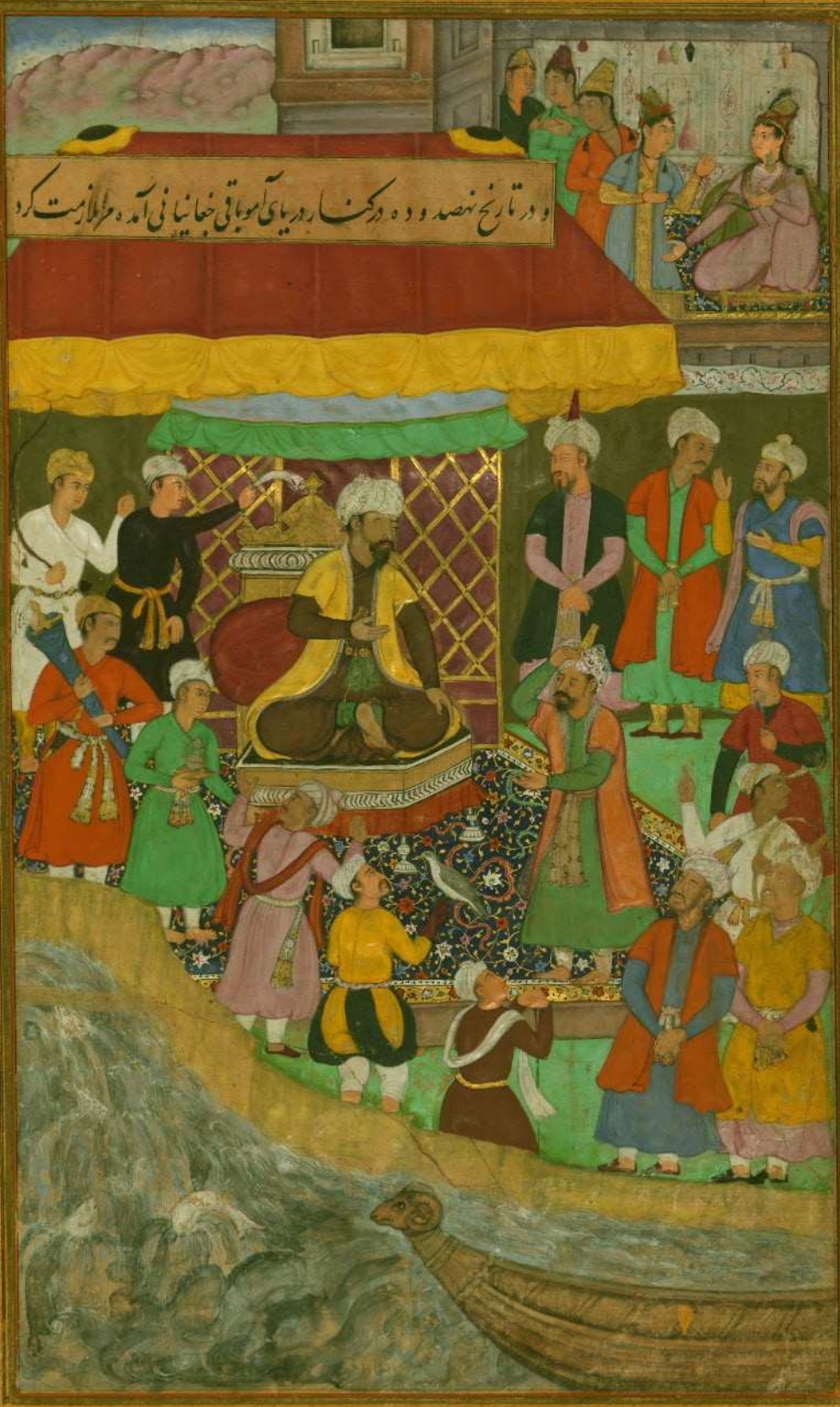
نام پسران او را  
 روزگشته بود که باید جان آید  
 آفتاب بر آمدن از غیاث پادشاه  
 در وقت نکرده در وقت

دوست پیک و میرم بود با شد دید و پر سیده و از غیبت شغفت ایسید و از سر او آکر در  
 ولایت پدر که دو پسال نزدیک شده بود که از دست رفته بود به غیبت آلهی نوی القصد  
 همه چهار بار میتر شد سلطان احمد تنگ که همایکنه مرز اسمرا و بجانب اوش رفته بود





دیگر محمد قاسم پیره برادر حرد خود چسب نیره را مشرور آورد و آورد  
 از اچین مردم سپاسی و جوانانی که مردم می شناختند خیلی بودند



و در تاریخ نهصد و دوه در کشت اردو بیای آمویاتی بخانیانی آمد. مژگان است کرد

پس آنکه بر جهت حق رفت یک پسر دیگر سلطان بن میرزا بود مادر او دختر نوزاد  
و خواهر خود مادر من سلطان کجاری نام بود حالات این چهار میرزا در وقایع سال که

کلام تر اینها را سلطان محمود میرزا  
میرزا زانیده و خواهر آن بود  
و از شش فرزند پسر پادشاه

بنا که محمد میرزا بمهر عم خود بنام میرزا داده بود دیگر پنج دختر از پسر میرزا که خوانند  
و سلطان بنام میرزا سلطان محمود میرزا با بکر کاشغری دادند و شرد و بی هم سکه که سلطان حسن  
میرزا در وقتی که حصار را محاصره کرده بود و بمیرزا نام پسر خود که از پانیده سلطان  
و دختر سلطان ابوسعید میرزا زانیده بود گرفته و صلح کرده از کرد و حصار برخاست  
و نظر دختر سیم آق که بود دختر چهارم را در وقتی که سلطان حسن  
میرزا بر پسر قندز آمده بود و عمر شش میرزا پسر خود چهارم میرزا  
را با لشکر خود بکرمک فرستاده بود و بجهانگیر میرزا نام فرستاده بود





گرفتند من هم تیری ز دم جالو سپاده در وقتی که بنیسه میرد بین  
نیزه بدندان کزیده کند پرتافت بر تیر بسیاری خورد و در بوته خزیده  
ایستاده بود با بایساوش شیر کشیده نزدیک رفته بود در حلقه کردن هم  
انداخت بعد از آن علی پستانانی در کمر نیزه خود را در دریا انداخت

در میان آب اورا کشیده از آب بر آورد  
به پست اورا فرودیدیم که بگریه صبح آن کنیز

به بگرام آمده که کترتی را تفریح کردیم از عالم صومعه شک و تا یک خانگلی  
بعد از آمدن در دروازه و یک دوزینه فرو دادند زنده و خایسده می آید در آبدلی شخ  
در آه نشود و در نواحی از خانه موسی سپهریش که تراشیده اندلی نهایت ثفا  
است در اطراف این که کترتی مثل حجب برای مدرسه و در باطنی حجب است



هر چه که است شد بلغان هم از جهت لاغری پسان لشکر بسیاری  
 گشت پسان اینهای که اینجا هم آمده اند آنچنان خراب شده اند که مجال قتر  
 بس روزه قرار بند اگر چه این سخنان مستعمل بود چون غریمت کرده شده بود این حسابها  
 طرینداخته صباح چکا کج نمود بطرف گذر شدند توجه شدیم جهت همین  
 مذکور در پای پسند میر محمد جاله بانرا برادرانش و چند جوان دیگر را  
 نینا همراه فرستاده شد او در دورا بطرف دریا روان ساخته  
 خود بطرف پواتی که کرک خانه هم میگویند جهت شکار کردن  
 رکان رفتم جنب در کرکی پیدا شد با جنگش بسیار بود بنرآمد یک  
 رک بچه داری در میدان برآمد که بخت تیر بسیاری زده شد  
 چون جنگش نزدیک بود خود را در جنگ انداخت در جنگش  
 زودمان کرک خود یافت نشد یک دیگر در غنم آمد در آتش سوخته  
 دست و پا زده افتاده بود و فوج کرده هر کس شترالیه گرفت

ساخته پیمان آب و بالای





نی نشینند از نوکران سلطان محمود میرزا مارا کشته در ماه رمضان بندگان آمدند  
در آن ایام بدست تور سلطانین پیوریه رپر تو شک می نشستم حمزه سلطان  
و مهدی سلطان و جاق سلطان که آمدند تعظیم بن سلطانین بر خاسته از  
توشک فرود آمد و این سلطانان در یاقم و سلطانرا در دست راپت  
در باغیش نشاندند مغولانی که سپه و از ایشان محمد حساری بود آمدند و احتیما  
نزدیک <sup>بیش</sup> ملازمت کردند سلطان حسین میرزا قلعه حصار را قبل کرده فرود آمدند و بخت  
و قلعه گرفتن و پسند زدن و دیک ریختن و بکار و مهم اینها شب و روز  
قرار و آرام داشت جهانج جانب انداخت و بقی که بطرف شهر در دره  
انداخته بود خیلی پیش آمده بود مردم قلعه هم نقب انداخته این نقب را یافتند  
و مردم قلعه از بالا بانها دو در کردند و اینها <sup>بحد</sup> پتن سپورخ نقب این دو در  
بطرف بالا بروم قلعه برشته مردم قلعه بدون نزدیک رسید که کتبخیه  
بر آمدند و کوزه کوزه آب آورده و در نقب گذاشته مردم بیرون را

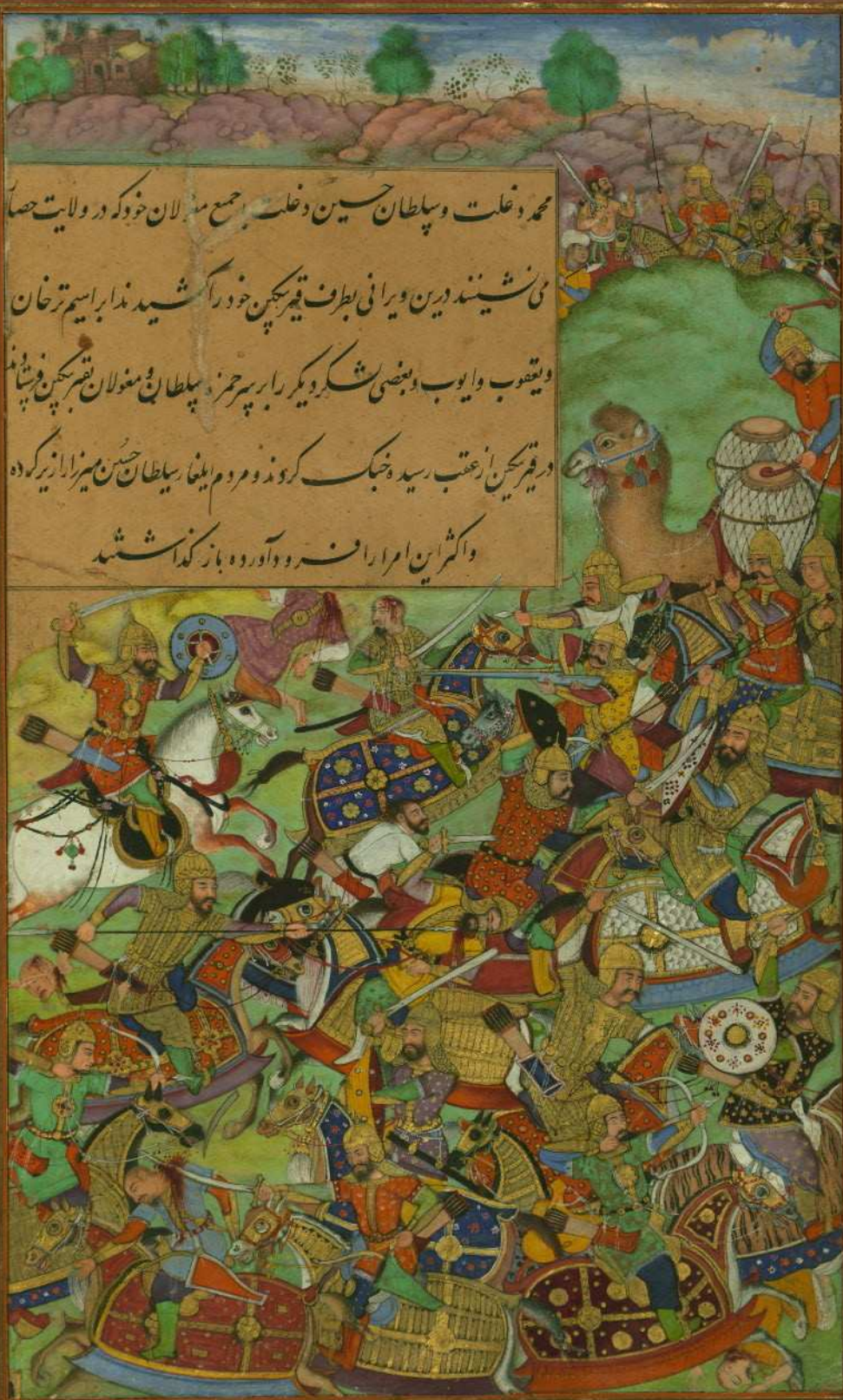
۱۹

و بهین بر آمدن حمزه سلطان و مهدی سلطان و پسر حمزه جبار سلطان  
محمد و غلت که کفران بجد حصاری شورش و بود و سلطان حسین و غلت  
و این اوز بجان که بان سلطان تعلق داشتند و منولانی که در ولایت حصا





محمد و غلت و سلطان حسین و غلبه بر جمع ملان خود که در ولایت حصا  
 می نشیند دین ویرانی بطرف قهرچین خود را کشیدند بر ایسم ترخان  
 و یعقوب و ایوب و بعضی لشکر دیگر را بر سر حمزه سلطان منولان قهرچین فرستادند  
 در قهرچین از عقب رسید و جنگ کرد و مذوم و امینا سلطان حسن میرزا را زیر کرده  
 و اکثر این امر را منسرد و آورده باز گذاشتند



پو رفت و ویران طور شده بجانب حصار کشت شد سلطان حسن میرزا  
از آب گذشته بدیع الزمان و ابراهیم حسین میرزا و ذوالنون ارغون و محمد ولی بیگ را  
بر پرچم شاه بایلیجا جدا کرد و مظفر حسین میرزا و محمد بزندق بر لاپس بر این چرخان  
نویستاد و خود بر سر حصار آمد در نزدیکی رسیدند تا خبر داشتند سلطان سپه و میرزا  
مصلحت بدون حصار را درست نیافتند بالا رویه زدند و براده سپهره تاق شتران  
خز و خود با سپه میرزا بفرستادند و بی هم خود را بطرف ختلان کشیدند و قلعه  
حصار باقی جانیانی و محمود بر لاپس و سلطان احمد پدرو قیچ یک منضوط پیانند  
سلطان حسین میرزا این خبر یافته ابو الحسن میرزا و بعضی جوانان را به بالا رویه زد  
گمرو و از عقب سلطان سپه و میرزا نو پستاد و در محل آمدن مکنی میر سپند  
سختن کاری نمی توانند ساخت میرزا سپک یکی بود آنجا شتر میر سپند و خزه  
سلطان و ممدی سلطان چند پال بود که از شپانی خان جدا شده و آمده  
در ملازمت سلطان مخلو و میرزا بودند با جمع اوزر که با یکدیگر خود



دوم ایشان که رحمت برآمد نذجد کا فز بقل رفت در پنی گاه دره  
در این چند جوانی را بمر کوب بر آورد شده بود در محل کشتن کا دزان از بالای  
تیر آمده تیر که اسنق نامه قاسم بیک رسیده در محل آن تیر رسانیده پنجاه اسنق بیکر نذجد جانان یک  
در آورد و غنیم را که بر این سده پورا از اجده اسپا خست که گفتند در  
الی ناز مای کفار یک شب توقف نموده غلبه بسیاری گرفت  
ورود آمده شد در همین ایام در نواحی تومان مسند را آورد و شمر محترم  
و چون که را که حالا در کفج شاه چمن است بقاسم کو کلماتش عقد کرده  
در جن صلح رفتن بجانب هندوستان یافته شد ملا با بابا  
مانغری را با چند جوانان کجابل فرستاده از نواحی مندر آورد کوچ نمود به اتر و شیوه  
برده شد چند روزی در آن نواحی شسته شد از تر به کز و نور کل رفته پسیر کردم  
کمز در جاله نشسته با ورود و آمد از آن به پشت در جاله نشسته  
دوم خلی خوش آمد در جاله نشستن بعد ازین شایع شد

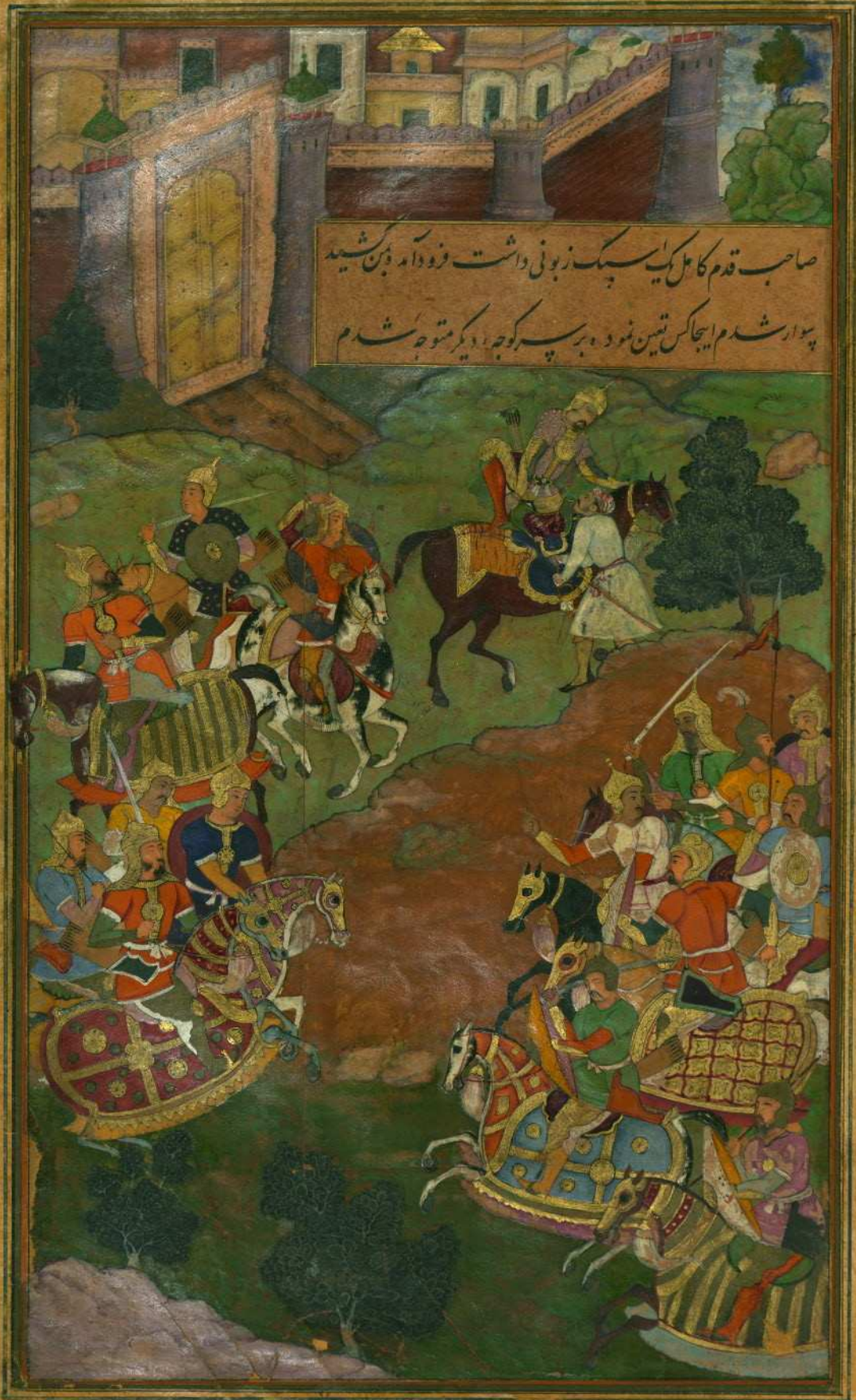
نماز دیگر قاسم پیک وقاضی شمس و ملازمانی که در کابل مانده بودند  
آمده ملازمت کردند و در جمعه غده ماه ربیع الاحسن در نماز دیگر  
مجلس شراب شد شباه چمن خلعت خاصه عنایت کردیم سحر شبانه در کشتی در راه  
صبحی کردیم نوز پیک درین صحبت عود می نواخت در آن وقت تپ  
بنود نمازشین از کشتی برآمد و باغی را که در میان گلخانه و کوه طرح کرده بود  
بسر کرده نماز دیگر بیغ بنفشه آمده شراب خورده شد از طرف گلخانه فیصل  
برآمده بارک آمد شب پرتنبه پنجم ماه دوست پیک که در راه تب شدی کرده  
بود بر حمت حق رفت بسی متاثر و متالم شدیم نفس دوپست پیک را بغرض  
برده در پیش دروازه روضه سلطان گذاشتند دوپست پیک بسیار جوشی  
بود در امیری هنوز ترقی می کرد پیش از امیری در زمان اچکی کری و نزدیکی  
بودن چپ در مرتبه خوبها کار کرد از آنجمله در یک دوپستی اند جان رباط  
زورق در وقت ششپن خون آوردن سلطان احمد نیل من باد و پانزده کس



بردارنده در میان دروازه شهر و دروازه ارگ آمده ملازمت کردند

پس سلطان محبت و یس زبونی اسپ مرادیده و فرود آمد به بن اسپ خود را کشید  
بپوشیدم در همان فرصت قنبر علی پیک پسر قاسم پیک زخمی از پشه‌های خیر می  
آمد و گفت که مدتی شد که بهای خیر میرزا را زور آورد و پچاسا خند بهای خیر من را برآورد  
ما متحیر شدیم در همین حالت سید قاسم که در قلعه پاپ بود رسید آمد  
عجب بی حال آمدن بود درین طوری آنچنان قلعه مضبوطی کرد دست نمی بود  
بود من به ابرایم پیک گفتم که جمعی باید که دانند زخمی داشت نمی دانم از آن  
بود یا از دل بای دادن بود جواب پس خنده شمانت گفت کی خیال کرد  
که از پل گذشتند پل را ویران کرده بطرف اندجان متوجه شویم با بشیرزاد  
بجای خلی خوب کرد و گفت که از همین دروازه زور آورد و می برایم سخن با بشیرزاد  
بطرف دروازه متوجه شدیم خواجه میر میران هم در آن حال مردان پنجهان گفت  
در وقت در آمدن در کوه سپید قاسم دوست ناصر باقی خیر حاقه لاش می کنند  
من و ابرایم پیک و میرزا قلی کوکله اش پشت تر بودیم بجز در و بر و شین

صاحب قدم کامل یک سپک زبونی داشت فرود آمد بکن شید  
پویشدم ایجا کس تعین نمود بر سپک زبونی که دیگر متوجه شد دم





آفتاب یک قد نیزه برآمد بود که انکه خنک شد تا نیم روز شدن ضرب خنک  
بودیم روز شده که اعدا مغلوب و مقهور و اجابت میج و سپهر و شد نه بفضل و کرم  
الله تعالی انچنین کار و شواری را با آسان کرد و انچنان لشکر بسیاری را در نیم روز  
بخاک یکسان کرد و پنج شش هزار کس نزدیک ابراهیم در یک جا قتل سید بودند  
دیگر در سرجامر دما را درین معرکه پانزده هزار و ده شش و نه هزار کس کشته می کردیم وقت  
آمدن اگر از تقریر مردم هندوستان معلوم شد که چهل خواجه هزار کس درین معرکه  
باغی را زیر کرده فرو آورد و ده فرو آورد و ده روان شدیم از پیش رو امرای فرود  
آورد و راه او و خانان را آوردن گرفتند خیل خیل فلان را با فیلانهای آنها آوردند  
پسکش کردند از عقب غنیمت را تا این خاصه سبای میز را و با با جهره و بو و بک  
با سمرانانش ابراهیم را برآمد و خیال کرده قانعی نعین کردیم که تا با که رسیدن  
به تخیل شده خود را با بخارسانند از میان آوردی ابراهیم که شسته سراج و خانهای  
او را پسیر کرده در کنار سیاه آبی فرو دادیم نماز دیگر بود که طاعتی برادر حوز





را پست کرده آمده و سهلها نواخت و شیر بازی کرده تپکه کردن  
بجهد پوار شدن فرمودم که مردم لشکر که پس از ظرفت خود برکو  
بر اینست مردم لشکر از هر طرفی حست متوجه شدند

صحت دادند تا یکم هم در میان میرزا متوجه شد مذخاله من  
هر کار خانیم هم خیال رفتن بدخشان کرد و مناسبت ایشان بهمه  
بودن با من بیشتر بود را دیده ایشان بودم هر چند منع کرده شد  
منوع نشدند ایشان هم بطرف بدخشان رفتند در ماه جمادی الاول  
از کابل بفرمیت سند و پستان کوچ نموده شد از راه خزره کابل بسند  
رسیده از قزوین و قسپای از کوه کشته شد اتفاقاً آنی که در میان  
عابل لغمان می باشند در زمان اینست هم دزد و دزدان افشاره این  
مناجیح را خود می طلبند و نمی توانست یافت مرا کابل را پر تا شته بنده و ستان  
مال نموده یک بدی ایشان و ده شده خوبان ایشان هم  
شد با بخاری که صبا می که از یکدیگر الیک کوچ می نمودیم  
تفانانی که در میان بودند مثل خضر خیل و شمو خیل و حسن برلی و خکیانی  
خیال بسن راه کوه کتل کوه الیک نموده رکوی که طرف شمال است



بخت زمین موارفای آب غریق نبوده در کنار رود دشت که داد که  
 باب این ستاده می آمد فرود آمدیم رود و در خشکیست ایجا مرکز آب روان  
 چند نوبت که ازین کدشتیم مرکز دین رود آب روان دمه شد دین نوبت  
 بخت بارانهای بهاری دین رود و آنجا آب آمد بود که اصلا کدز یافته شد

این بود تمام پس در شهر را شناساد  
 اگر چه چینیان این نیستند بسیار

کمانده کدشته شد بعضی شل پرتال چیز مارا با مرغی بسته  
 از آن طرف کشته گرفتند ازین آب کدشته بر آه کهنه  
 نمانی از بند پرده کدشته بنویسند آمدیم بهای  
 میز یک دور روز همانا در هیچ کرده و اشها کشیده

نخ مرغ پست و پنج قبضه کتاره مرغ شازده قبضه جمد سر صبح و وقت  
چهار قبضه چهار ثوب چکن سقرات پست و هشت ثوب سقرات پنج ایت  
روز صحبت باران بسیار بارید سیزده مرتبه باران بارید بعضی از مردم که  
پسرون جاریده بود تمام تر شدند بجهت کوه کدکاش ولایت سامان را  
غایت کرده پس بیل طریق ایغار تعین کرده صدار فیروزه را بهایون طوق  
جولده داد شده بود پس بیل راسم بهایون غنایت کردم سند و پیک  
در پیش بهایون گذاشته شده از جهت این مناسبت بجای محمدی سبیل  
به طریق ایغار سند و پیک و کتله پیک و ملک قاسم با باقیقه باران  
و خوشنایق ملا اطاق را و شیخ کورن را با ترکش بندان میان دو آب  
ایغار فرستاده شده چهار نوبت از قاسم پس بیل اقبل نمود بهار اعاض  
کرده است ایغار پاید تهر است بین باین شوق و باین نیات خود که  
از ما که بخت و دامنه کوه را گرفته رفته افغانان که بخت پریشان شده





یک درخت پر گلانی را دیده نواجی بگرام را میسر کرده و با سیر ملک به سعید مری



مرچیند که در ک تری را پر سپید شد گفت در وقتی که بر شسته بار دو

بودند جهت لشکرهای ایشان و لشکرهایی که عقب اند و نزدیک دوروزی  
در آنواهی توقف کرده و بنجد همراه ساختند و آمدند از حوی شاهی پیمان  
در قوش کنبه فرو دادیم ناصر میرزا بنوکر و چاکر خود از ولایت خود  
یک چیزی رسانیدند و سپه روزی عقب تر پیام گفتند از  
قوش کنبه رخصت طلبیده ماندند از قوش کنبه کج نمودند در کرشمه  
جاده آمدند بودیم که اندک ایشان کاکلیانی بنی را که همراه کرده شد یک  
دو کج از خیمه کشیده در جام فرو آمدند شد تعریف کورک تهری شنیدند  
شده بود یک مسجد چکیان و مسجد روان این بود از جانبای و در آمدند  
درین کورک موی سپهر و ریش تراشیده بود اند چون در جام فرو

پادشاه  
سپه کردن برام  
ایم همان زمان بگفت



برآمد و شود چون این مفت دار آمد ایم می باید رفت هیچ چیز

یعنی یا اینجا که نشسته و توکل  
یا اینجا است الهی نیست شود

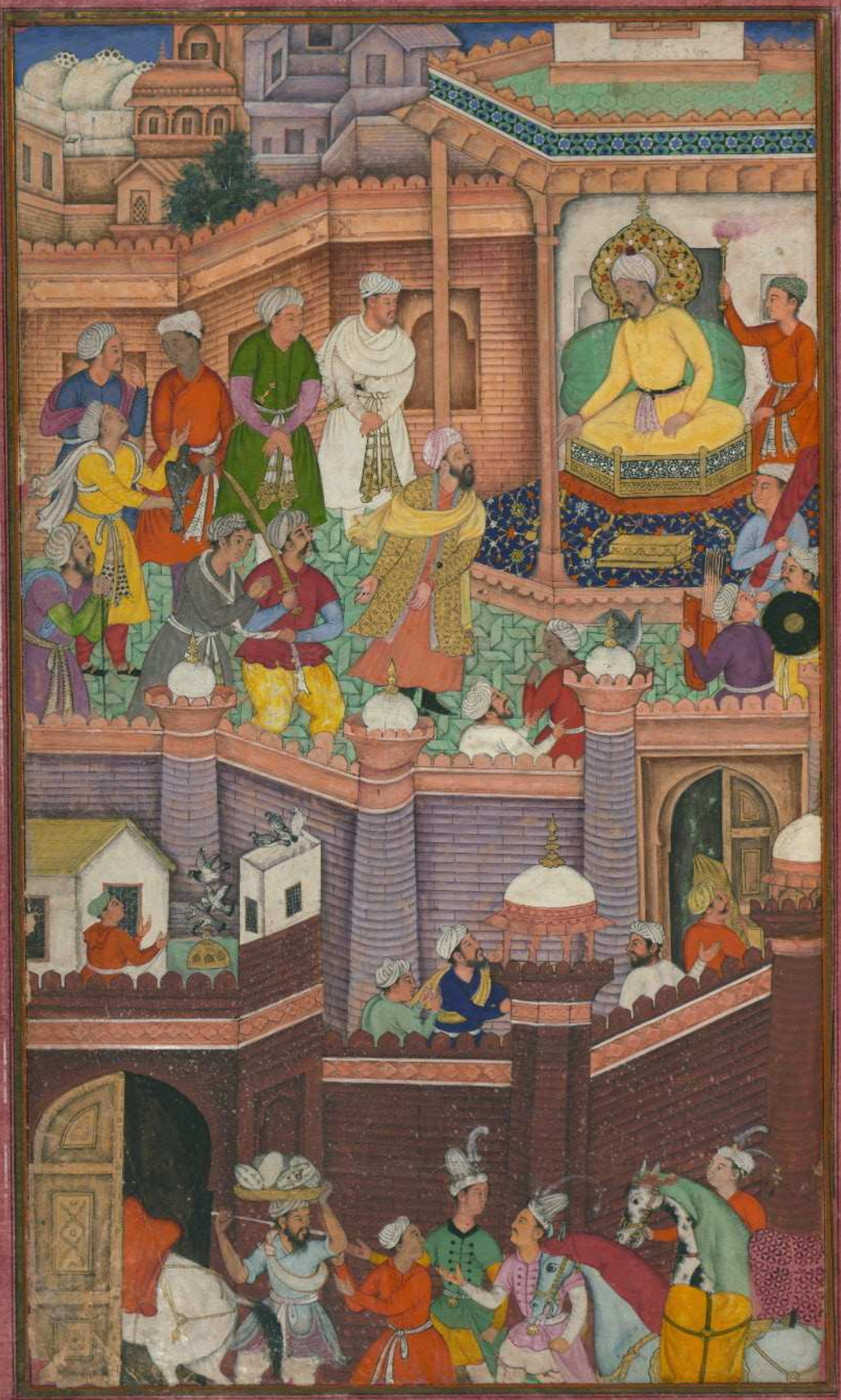
منوره روان شدیم وقت سنت بود که بدرواز قلم

طیباتی غیب درواز پستاده  
مغنیان ایم علی دپت

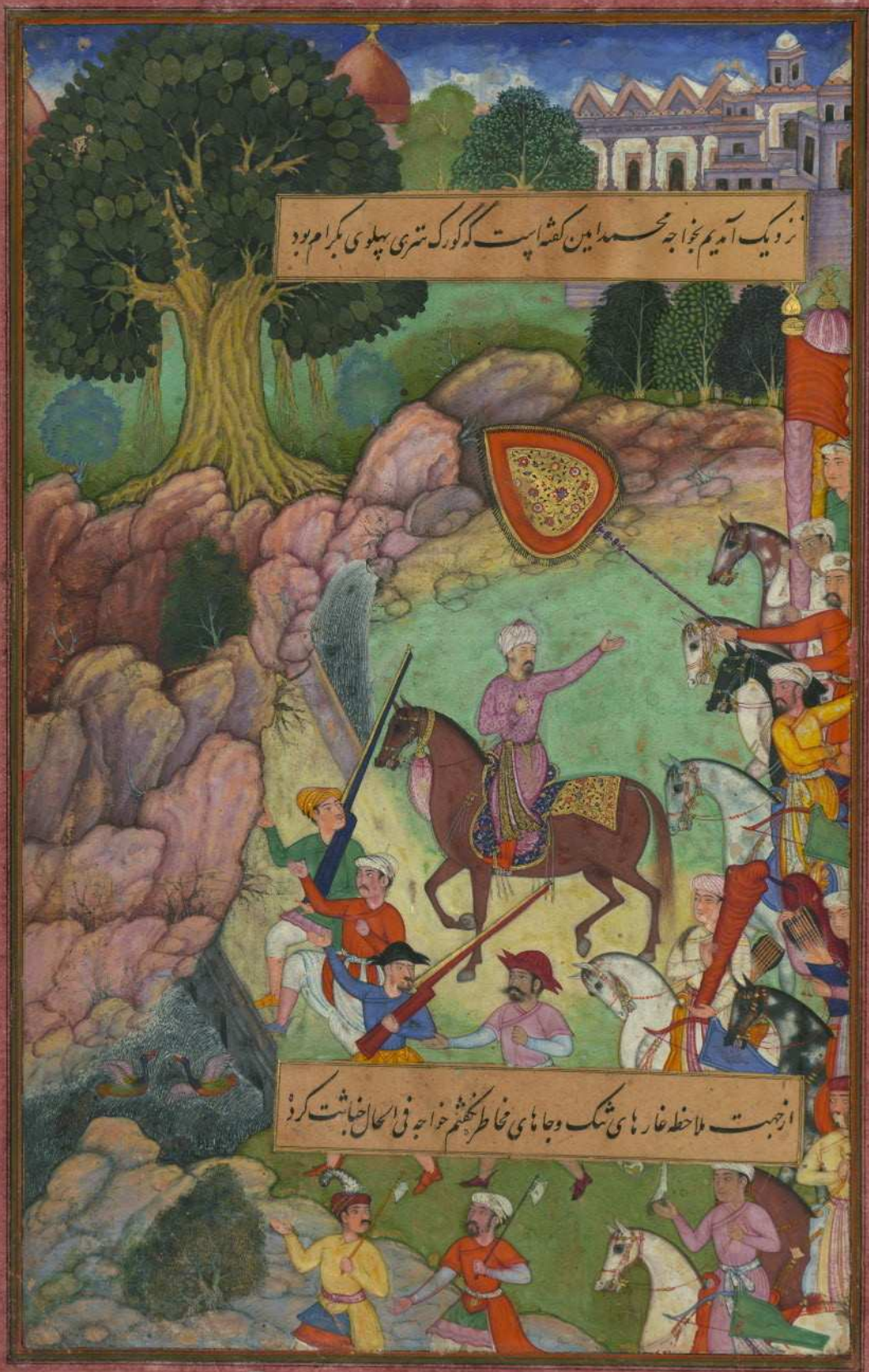
و دروازه را انکرده التماس کرده بعد از عهد و شرط کردن

ملازمت کرد  
در دروازه را و اگر کرده

این مثل سابق تعظیم کرده و بر خواسته خیلی هم درشت بروی او نیامده محمد حسن  
میرزا که با چنین رشت و شینغ حرکات اقدام کرده و باین نوع شور و فیه اینچنینها  
استقام نمود اگر پاره پاره میکردم جای آن داشت و با انواع عذاب و عقوبت  
پس او را بوجون در میان کینوع خویشی شده بود از غایت زاننده من نگار خانیم  
فرزندان و دختران داشت این حقوق را یاد کرده محمد حسن میرزا را آزاد  
نمودم بطرف خراسان رخصت داده شد این همروت و حق ناشناسم و  
انچنین کینجای مرا که جان او را بخشیدم باکل فراموش کرده در پیش شپاق  
ازین شگایتهای غمناک بوده اند که وقتی نگذشت که شپاق خان او را که همه بخیر او رسانید  
تو بدگسسته خود را بر زور کار سپار که روز کار ترا چاکر گیسست که گینه گزار  
محمد قاسم کبیر و چند جوانان دیگر را که از عقب خان میرزا فرستاده شده بودند  
در پشتهای فوجه بلای خان میرزا می رسید که سخن هم نمی توانست دقت و جرات  
و پست بنامیدن هم در پشت باری گرفته او خود زمین در و بانها که گسست



انجا او گفته بود گفت روز چگاه شده بود و راه هم دور بود شواستیم  
درین منزل گذشتن از آب پسند و کدام طرف توجه شدن را مشورت  
کرده شد باقی جهانیا فی بعض رپسایند که آب بگذشته از میان یک  
جایی منزل کرده کهست نام جایست آنجا رفته می شود که مردم پر جمعیت  
بسیار مال آنجای باشند خبر کلیمی را هم آورد که موافق آنجا و گفت بود  
بعض رپسایند مذ این جانا سرگزشتینند نشده بود سرگاه مردگان صاحب  
اختیار طرف کت را مصلحت دید بهجت مدعای خود کوانان هم گذرانده  
باشند فتح غنیمت آب گذشتن نند و پستان کرده از جام کوچ نمود و آب  
گذشته نزدیک به چرخ و ابانی آمده فرود آمده شد دران محل انفان گالیانی  
در پشاور بود مذ از و هم لشکر در دامنند این کوه خود را کشیده بودند از  
کلاشران کالیانی چپس و کالیانی درین منزل آمده ملازم کرد او را هم  
مرا و بچی بهجت مصلحت راه و زمین کرده شد ازین منزل هم شب کوچ نمود و در



نزدیک آیریم بخواجہ محمد امین گفتہ است کہ گورک تتری پہلوی بگرام بود

از نسبت ملاحظہ غار نای شک و جانای خاطر پنجم خراب فی الحال ضایع است کرد



در سرطی اشش هر که از میان همه مردم بر آید همیشه رسانیده باشند این او پیش  
او میگرد و در وقتی که بشمار خیره رفته طغیانی خود سلطان محمود خان را دیدم اولش  
بها در ی سید قاسم گرفت و در جنگ روز اول خدا پر وی اگر من سخن سیده  
فوت کرده و چون بی یراق جنگ انداخته شده بود جوانان ضیاع شدند یکی که  
زخمی شدند در پیش ابراهیم سپار و یک شش انداز بود بسیار خوبی انداخته انگار  
شش انداز دیده نشسته بود اگر مردم را از خود ار پناخت و بعد از قلع  
پیش من می باشند چون محاصر و متدد شد و نموده شد که در دو سه جا سر که با پناخته  
نقشه اندازند و بر اسپه باب قلعه گیری بعد مشغول شدند امتداد محاصر بجل روز  
کشیده نظر ابراهیم سپار و حاجز آمد. بنویسند خواجه مولانا قاضی اختیاری  
خلا می نمود در ماه شوال شیره و ترکش را در گردن خود آویخته و آمد و باز نشست  
قلعه را پس در چند مدت دید بود که بدیوان عمر شیخ میرزا تعلق داشت  
چون دین فزت قور در سپر کار میرزا راه یافته بود سلطان احمد میرزا

اولش به ساری در منول پنم قدیم اسپت





و محمد علی اخور و مدین کشم که اینها پس کی اند پاید و شهاب اند ازیم چون شهاب اند ختم اینها ایستاده



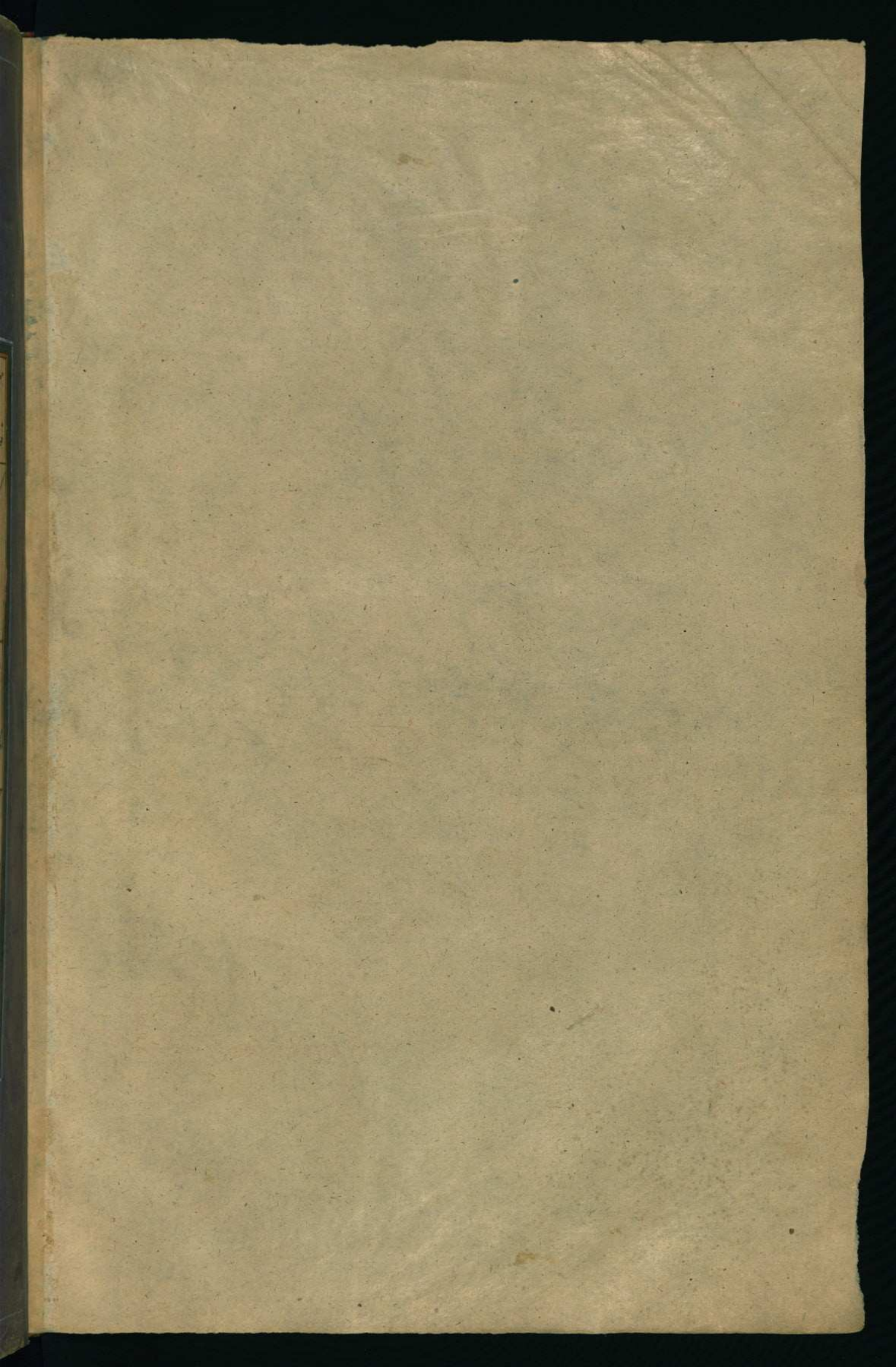
معلوم و مشخص نیست لشکری که بود تمام رفت از ما چهار کس مع مقدار متضرر  
خوانند شد رفیق این مردم که کجاست راجع فرموده و جنگ باید که وقار کرده

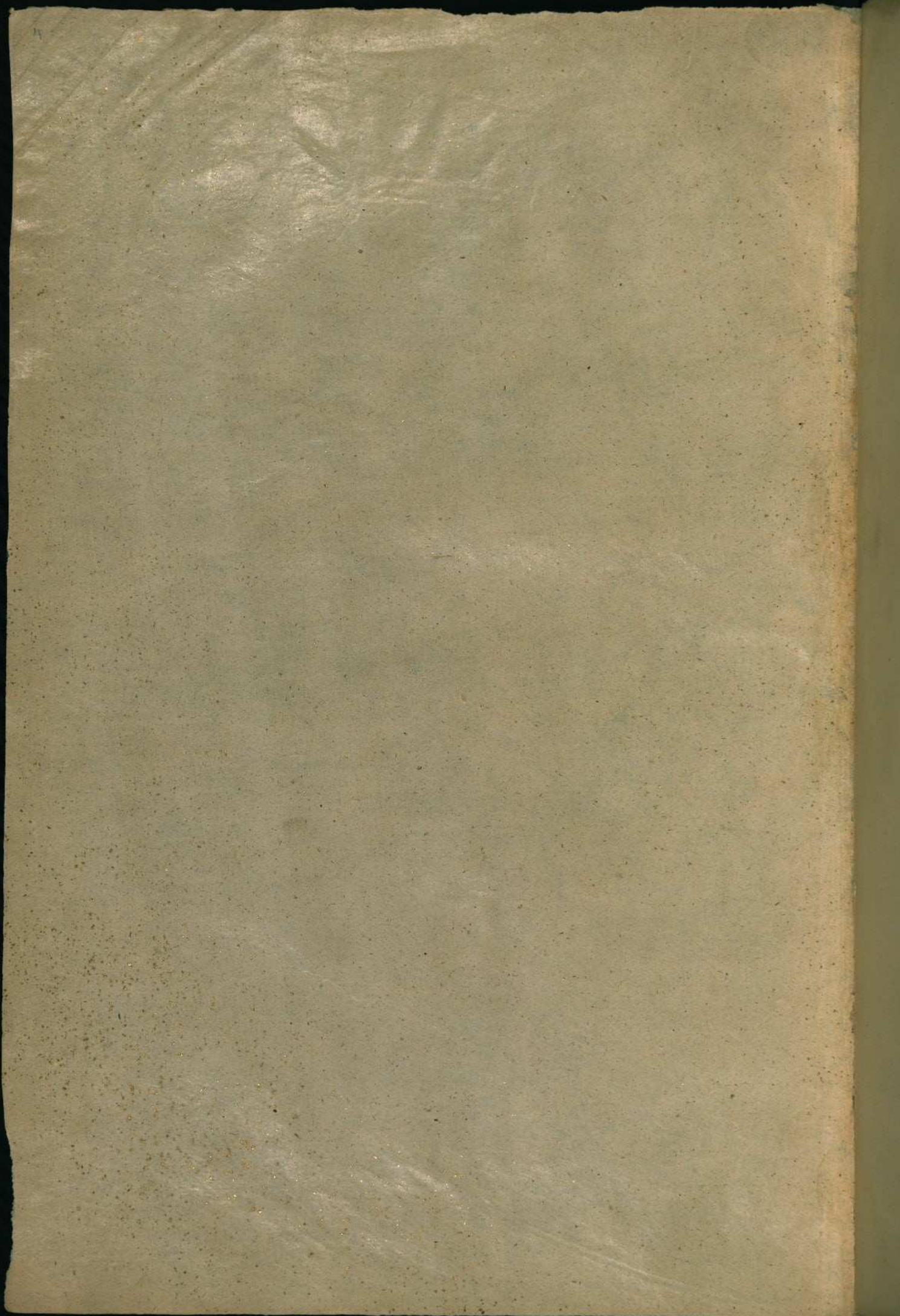
مردم پارسید و پیوسته می آید  
کردند مردم ناپستند

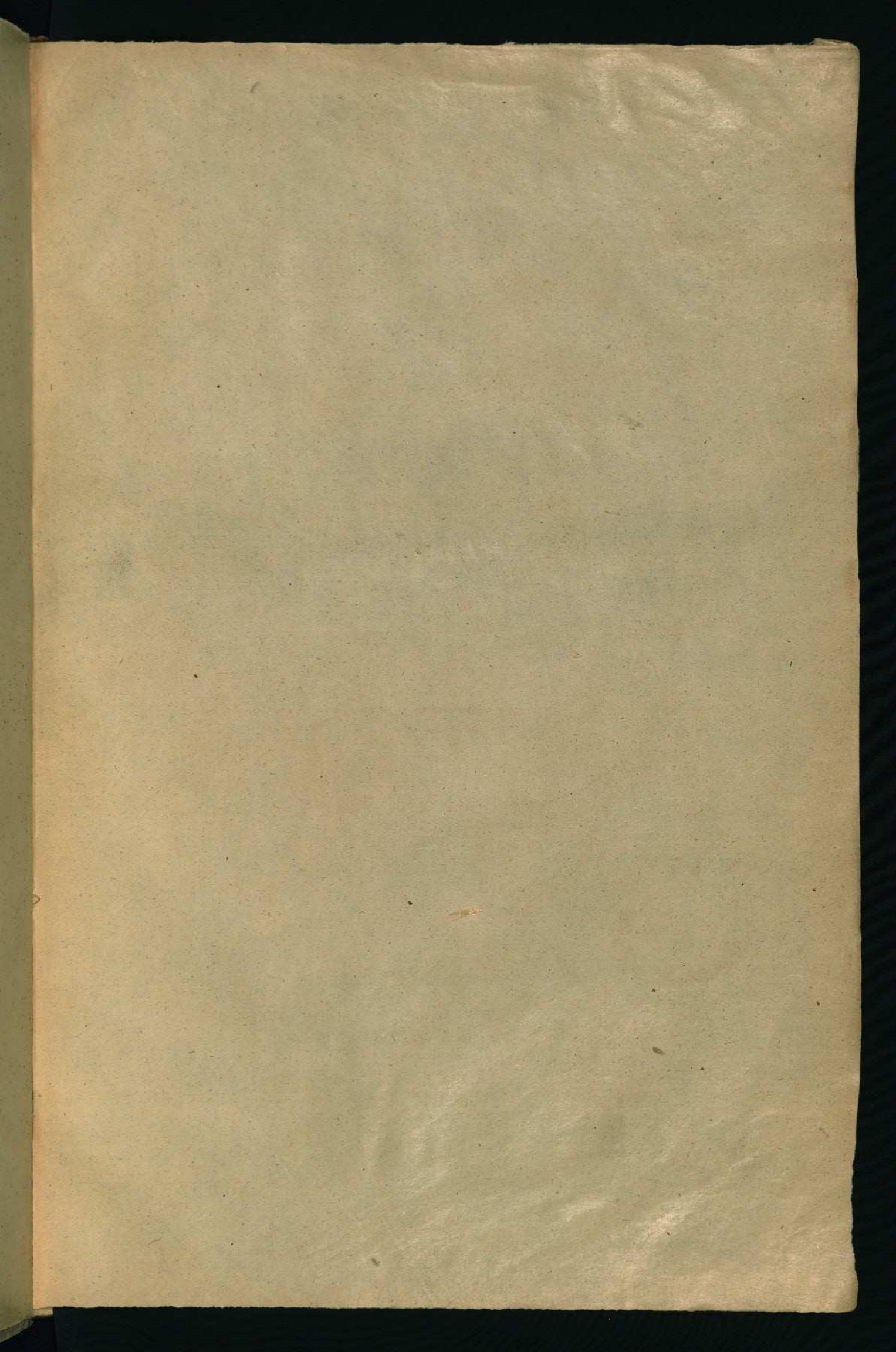
باز همین چهار کس برشته و تیر کدو شده شد اندک ایستادند چون یکدیگر و نسبت  
که پس چهار کس پیش نیتیم بار به بنیال کردن مردم و فرود آوردن ایشان شوشند

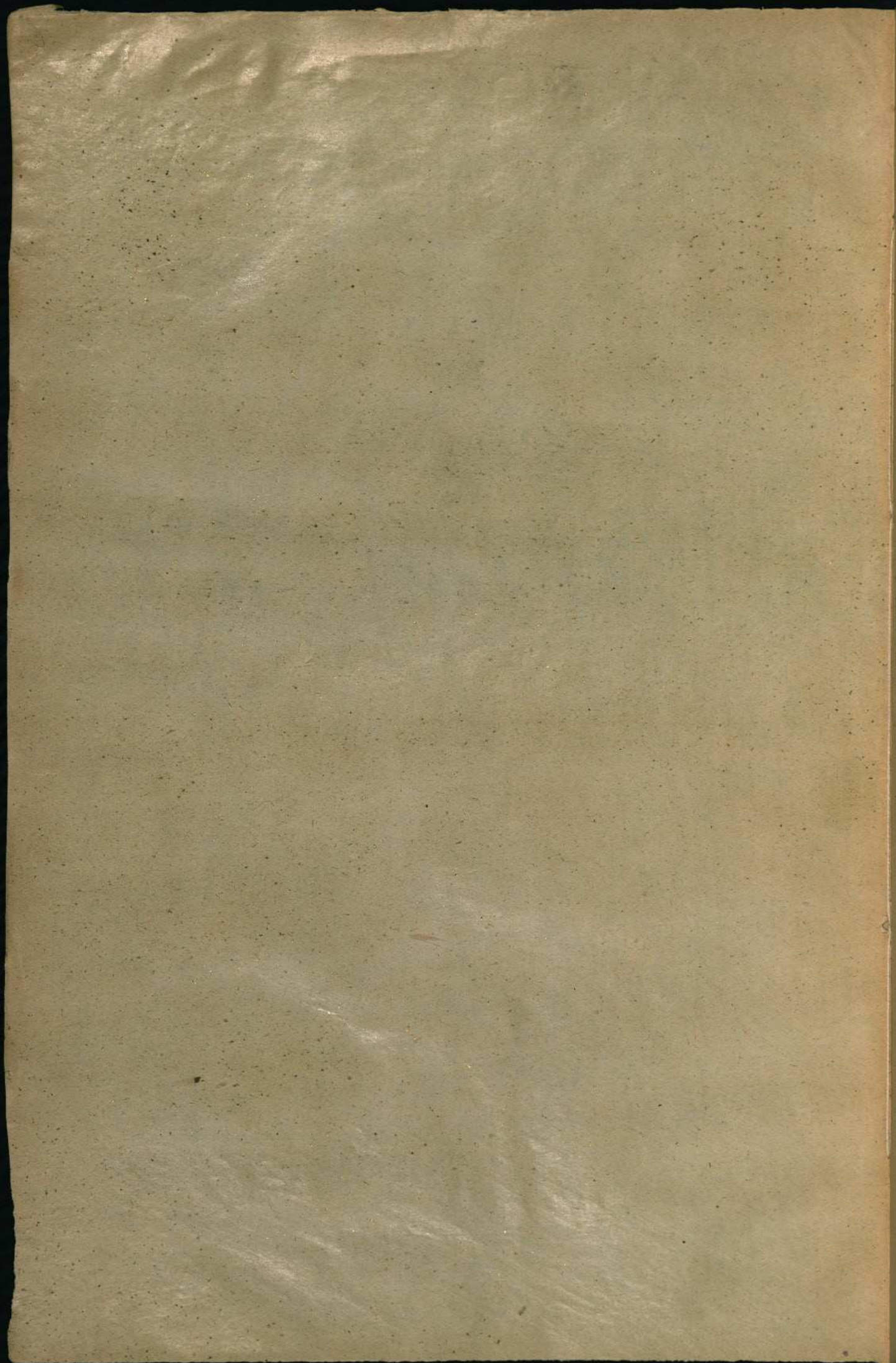
کلان داشتیم چون بی ایستادند  
ببین پارسید و پیوسته می آید

باز همین چهار کس برشته و تیر کدو شده شد غنیمت را که اندم تا سه کرده مردم را تا در و بر روی شیشه  
خراپوک و پشامون و بنیال کرده آمدند در وقت رسیدن برشته میشد

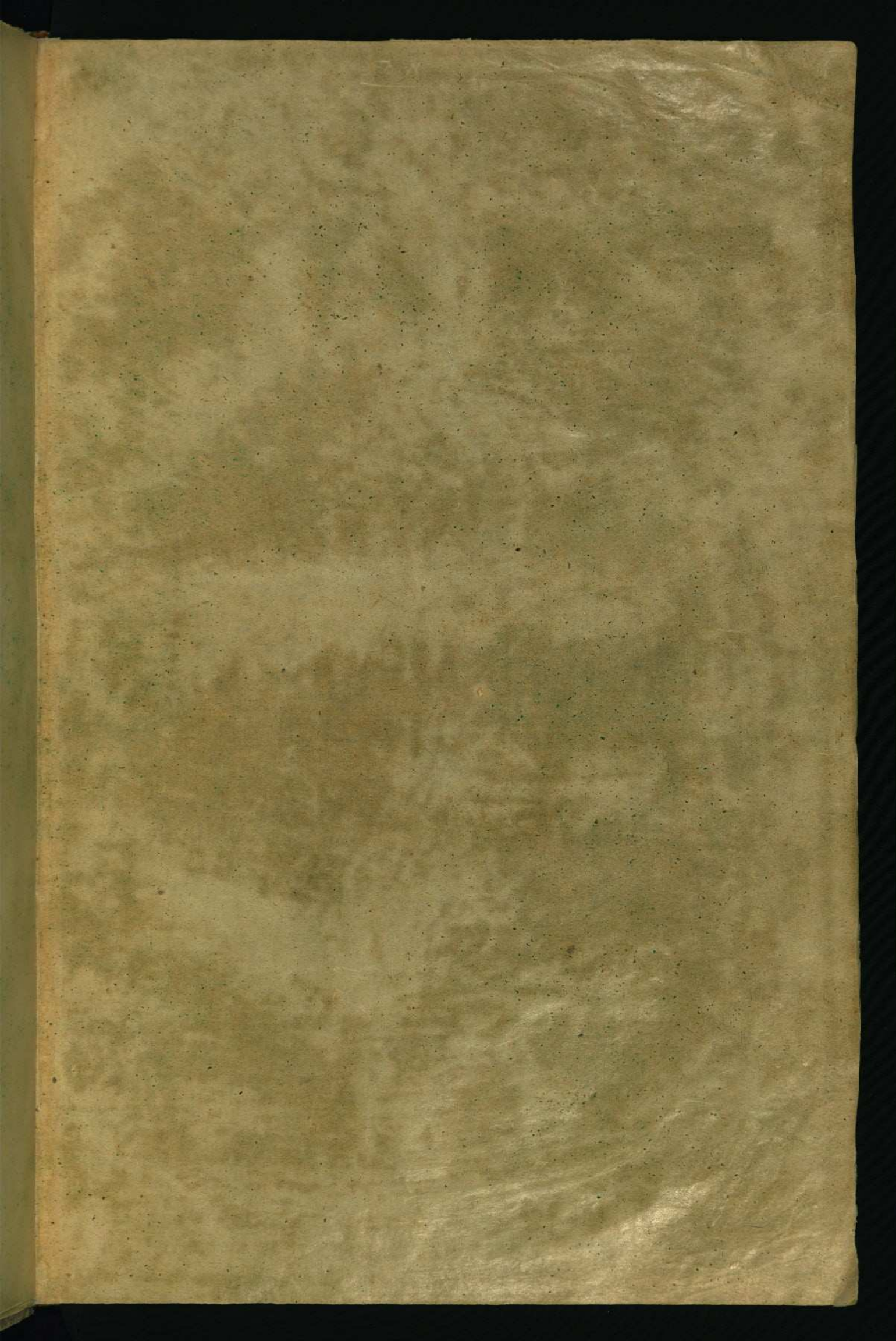




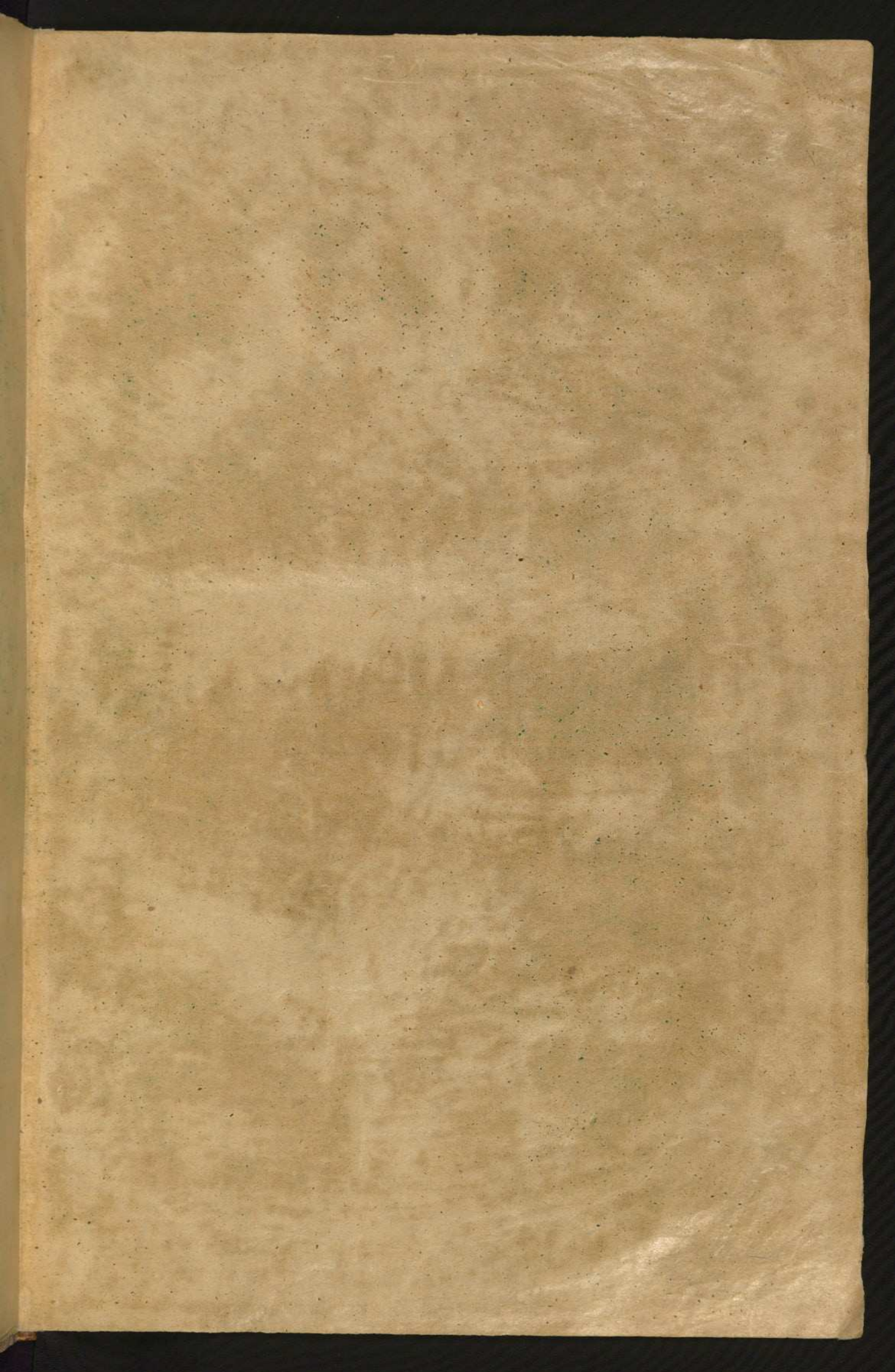










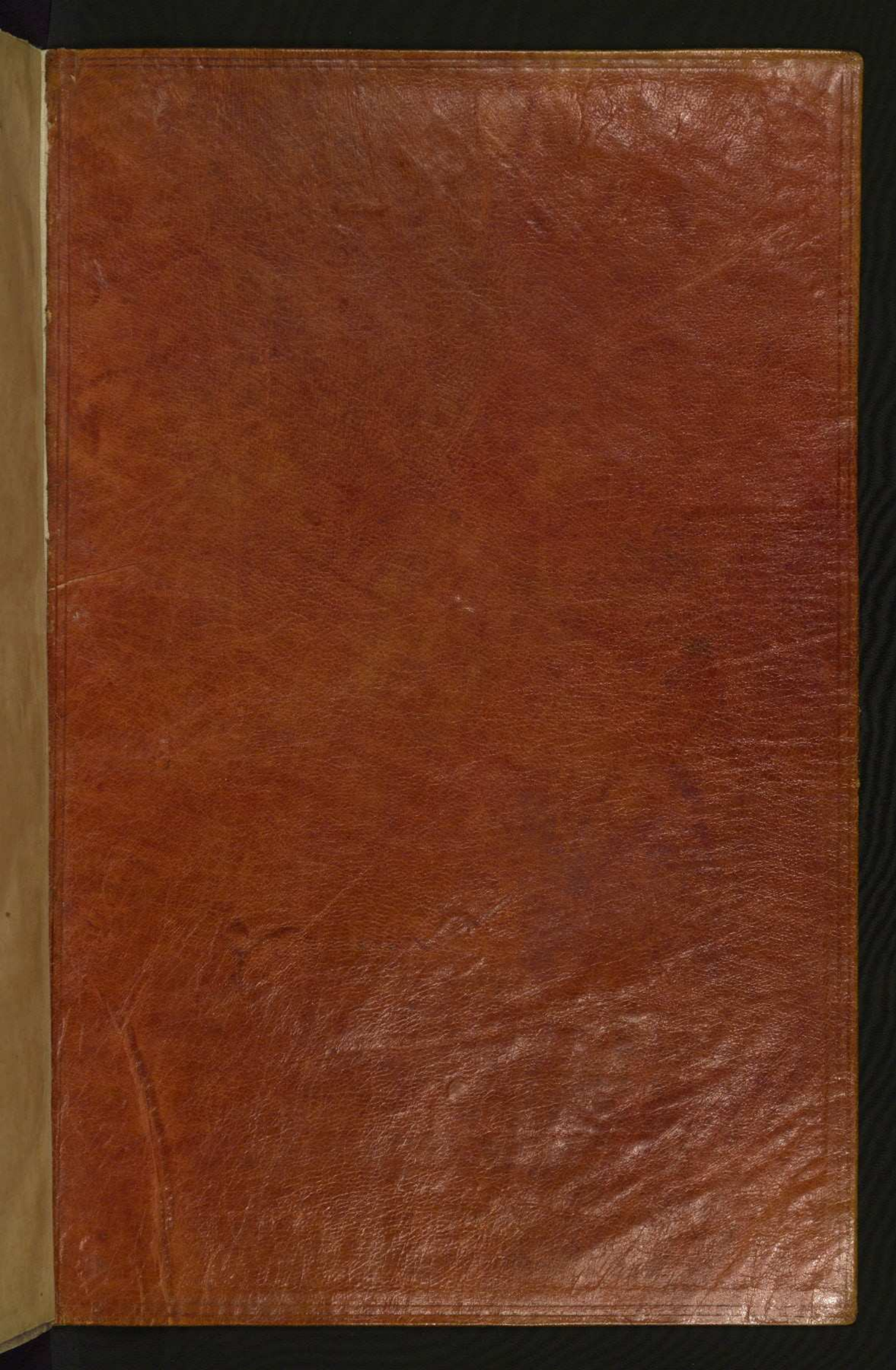


47

mg.

N. 596

Walters Art Gallery  
Baltimore, MD USA





*fol. 31b:*

*Title:* Birds of Hindustan: luchos, called būqalamūn, and partridges.

*Form:* Illustration

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. pp338-339 (278b-279b).

**Acquisition**

Walters Art Museum, 1931, by Henry Walters bequest

**Binding**

The binding is not original.

Limp dark green morocco (without flap), late 13th AH/ 19th century or early 14th AH/ 20th century CE

**Bibliography**

Smart, Ellen, "Paintings from the Baburnama: A Study of Sixteenth-Century Mughal Historical Manuscript Illustrations" (Ph.D. diss. School of Oriental and African Studies, University of London, 1977): 29, 109-129, 165-171, 173, 191, 206, 210, 212, 214, 219, 223. 226-228, 233-235, 257, 259, 260, 272, 303, 305, 349.

Information about the manuscripts of the Baburnamah can be found in the Journal of the Royal Asiatic Society (JRAS) for the years 1900, 1902, 1905, 1906, 1907, and 1908.

Smart, Ellen S. "Yet another illustrated Akbari Baburnama manuscript". Facets of Indian art, 1986: 105-115.

S I Tiūliāēv, Miniatiūry rukopisy "Babur-Namè" (Moscow, 1960).

Randhawa, M.S., Paintings of the Baburnama (New Delhi, 1983)

The Baburnama : memoirs of Babur, prince and emperor / translated, edited, and annotated by Wheeler M. Thackston (Washington, DC, 1996)

Bâburnâma : Chaghatay Turkish text with Abdul-Rahim Khankhanan's Persian translation / Zahiruddin Muhammad Babur Mirza ; Turkish transcription, Persian edition and English translation by W.M. Thackston, Jr./ 3 vols. (Harvard, 1993).

*fol. 27a:*

*Title:* Animals of Hindustan: small deer and cows called gīnī. Thackston, William, trans. The Baburnama. p336 (section 276b).

*Form:* Illustration

*fol. 27b:*

*Title:* Animals of Hindustan: monkeys called bandar that can be taught to do tricks. Thackston, William, trans. The Baburnama. p336-337 (276b).

*Form:* Illustration

*fol. 28b:*

*Title:* The date trees of Hindustan. Thackston, William, trans. The Baburnama. p344 (sections 284b and 285).

*Form:* Illustration

*fol. 29a:*

*Title:* Birds of Hindustan: bats and ducks. Thackston, William, trans. The Baburnama. p341 (section 281).

*Form:* Illustration

*fol. 29b:*

*Title:* Birds of Hindustan and alligators

*Form:* Illustration

*Label:* Birds of Hindustan, such as crows, magpies, and cuckoos, are shown living beside the water, where are found alligators. Thackston, William, trans. The Baburnama. p280-281 (sections 280-281b).

*fol. 30b:*

*Title:* Babur and his army in the Sinjid valley

*Form:* Illustration

*Label:* Babur and his army in the Sinjid valley march toward Kabul.

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p166 (125).

*fol. 31a:*

*Title:* Birds of Hindustan: starlings, called pandāvalī.

*Form:* Illustration

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p338 (278b).



*Label:* Babur is depicted with his party hunting for rhinoceros in Swati.

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p275 (222b).

*fol. 22b:*

*Title:* Babur and his warriors visiting a Hindu temple

*Form:* Illustration

*Label:* Babur and his warriors visiting the Hindu temple Gurh Kattri (Kūr Katrī) in Bigram

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p285 (232b-233).

*fol. 23b:*

*Title:* Bāqī Chaghānyānī pays homage to Babur

*Form:* Illustration

*Label:* Bāqī Chaghānyānī pays homage to Babur, near the river Oxus (Daryā Āmū), in 910 AH/1504 CE.

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. pp161-162 (120b).

*fol. 24a:*

*Title:* The fall of Samarqand.

*Form:* Illustration

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p89 (50b-51).

*fol. 25b:*

*Title:* The inhabitants of Osh (Ūsh) drive out the enemy

*Form:* Illustration

*Label:* The inhabitants of Osh (Ūsh) drive the enemy out with sticks and clubs with a view to holding the town for Babur.

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p101 (63b).

*fol. 26b:*

*Title:* Animals of Hindustan: monkeys, rodents and the peacock. Thackston, William, trans. The Baburnama. pp336-337 (sections 27b-277b).

*Form:* Illustration

*fol. 16a:*

*Title:* Babur entering Kabul

*Form:* Illustration

*Label:* Babur entering Kabul is welcomed by Qāsim Beg, the city qadī, along with his retinue.

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p286 (233b).

*fol. 17b:*

*Title:* Babur riding a raft from Kunar back to Atar

*Form:* Illustration

*Label:* Babur, during his second Hindustan campaign, riding a raft from Kunar back to Atar, where he camped.

T

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p265 (214b).

*fol. 18b:*

*Title:* The battle of Sultan Ḥusayn Mīrzā against Sultan Masʿūd Mīrzā

*Form:* Illustration

*Label:* The battle of Sultan Ḥusayn Mīrzā against Sultan Masʿūd Mīrzā took place at Hiṣṣār in the winter of 901 AH/1495 CE.

*fol. 19a:*

*Title:* Ḥamzah Sulṭān, Mahdī Sulṭān and Mamāq Sulṭān pay homage to Babur. Thackston, William, trans. The Baburnama. p69 (section 34).

*Form:* Illustration

*fol. 20b:*

*Title:* The final phase of the battle of Kandahar on the side of the Murghan mountain.

*Form:* Illustration

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p261 (section 211).

*fol. 21b:*

*Title:* Babur and his party hunting for rhinoceros in Swati.

*Form:* Illustration

*fol. 11a:*

*Title:* Presentation of awards at Sultan Ibrāhīm's court

*Form:* Illustration

*Label:* This scene depicts an awards ceremony at Sultan Ibrāhīm's court before an expedition to Sambhal.

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p356 ( 296b-297).

*fol. 12b:*

*Title:* Babur being entertained in Ghaznī by Jahāngīr Mīrzā.

*Form:* Illustration

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p 195 (153b).

*fol. 13b:*

*Title:* The confrontation with the Afghans

*Form:* Illustration

*Label:* This scene depicts the battle with Afghans from the area of Kabul and Lamghan at the Jīkdālīk (Jagdalak) pass.

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p 264 (214).

*fol. 14a:*

*Title:* The battle of Panipat

*Form:* Illustration

*Label:* The battle of Panipat at which Sultan Ibrāhīm, the last of the Lōdī Sultans of Delhi, dies.

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p 325-327 (266-267b).

*fol. 15a:*

*Title:* Sultan Muḥammad Vays offers Babur a healthy horse

*Form:* Illustration

*Label:* During an attempt to defend the Akhshī fort, Sultan Muḥammad Vays offers Babur a healthy horse to replace his ailing one which he got from Ṣāhib Qadam. Thackston, William, trans. The Baburnama. p149 (section 112).

*Form:* Illustration

*Label:* The siege and battle of Isfarah, at which Babur and his army descend upon the fortress of Ibrāhīm Sārū.

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p65 (30b-31).

*fol. 7a:*

*Title:* A foray to Kuhat (Kohat)

*Form:* Illustration

*Label:* On their way to Hindustan, Babur and his men stop for the night before crossing the Indus river.

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p314 ( 254).

*fol. 8a:*

*Title:* Muḥammad Ḥusaym Mīrzā being released by Babur

*Form:* Illustration

*Label:* Despite his treachery, Muḥammad Ḥusaym Mīrzā, a relative of Babur, is being released and sent to Khurāsān.

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p249 (201b).

*fol. 9b:*

*Title:* Having opened the gates of the Murghīnān fortress, ‘Alī Dūst Ṭaghāyī is paying homage to Babur.

*Form:* Illustration

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p98-99 ( 60b-61).

*fol. 10b:*

*Title:* Babur on the way to Hindustan camps at Jām

*Form:* Illustration

*Label:* Babur on the way to Hindustan camps at Jām and with the help of his guide Malik Bū Sa‘īd Kamarī is exploring Bigram and enquiring about the Hindu temple Gurh Kattri.

*Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. p187 (145b).

<b>Form</b>	Book
<b>Genre</b>	Historical
<b>Language</b>	The primary language in this manuscript is Persian.
<b>Support material</b>	Paper Re-margined in different colors at a later stage, late 13th AH/ 19th century or early 14th AH/ 20th century CE
<b>Extent</b>	Foliation: 35 Textblock of 27 folios flanked by four later fly leaves at each end.
<b>Dimensions</b>	21.0 cm wide by 32.0 cm high
<b>Written surface</b>	9.0 cm wide by 17.0 cm high
<b>Layout</b>	Columns: 1 Ruled lines: 12
<b>Contents</b>	<i>fols. 5a - 31b:</i> <i>Title:</i> Bāburnāmah <i>Incipit:</i> معلوم وومشخص نیست لشکری که بود تمام رفت ... <i>Text note:</i> Text begins abruptly; no continuous narration from one leaf to another, implying that the leaves were selected and bound at random. <i>Hand note:</i> Two different but clear nasta'liq hands. <i>Decoration note:</i> Thirty full-page miniatures; colored borders
<b>Decoration</b>	<i>fol. 5b:</i> <i>Title:</i> Babur confronts his enemies <i>Form:</i> Illustration <i>Label:</i> This painting depicts the Mughal emperor Babur with his brave companions confronting their enemies in the mountains of Kharābūk and Pashāmūn. The text refers to Babur and his few men deciding to charge the enemy, who just stood there. <i>fol. 6a:</i> <i>Title:</i> The siege and battle of Isfarah

<b>Shelf mark</b>	Walters Art Museum Ms. W.596
<b>Descriptive Title</b>	Memoirs of Babur
<b>Text title</b>	Bāburnāmah <i>Vernacular:</i>
	بابر نامه
	<i>Note:</i> Also known as Wāqi‘āt-i Bāburī.
<b>Author</b>	<i>Authority name:</i> Babur, Emperor of Hindustan (d. 937 AH / 1530 CE) <i>As-written name:</i> Ṣahīr al-Dīn Muḥammad Bābur <i>Name, in vernacular:</i>
	ظهیر الدین محمد بابر
<b>Abstract</b>	Recognized as one of the world’s great autobiographical memoirs, the Bāburnāmah is the story of Ṣahīr al-Dīn Muḥammad Bābur (866 AH / 1483 CE -- 937 AH / 1530 CE), who conquered northern India and established the Mughal Empire (or Timurid-Mughal empire). Born in Fergana (Central Asia), Babur was a patrilineal Timurid and matrilineal Chingizid. Babur penned his memoir in Chaghatay Turkish, which he referred to as Turkic, and it was later translated into Persian and repeatedly copied and illustrated under his Mughal successors. The present copy in Persian written in nasta‘līq script is a fragment of a dispersed manuscript that was executed in the late 10th century AH / 16th CE. The ordering of the leaves as found here does not follow the narrative of the text. The Walters' fragment contains thirty mostly full-page paintings that are representative of the Mughal court style under the Mughal emperor Akbar (r. 963-1014 AH/ 1556-1605). Another major fragment of this work, containing fifty-seven folios, is in the State Museum of Eastern Cultures, Moscow. The dark green leather binding, which is not original to the textblock, dates to the late 13th AH/ 19th century or early 14th AH/ 20th century CE
<b>Date</b>	10th century AH / 16th CE
<b>Origin</b>	India

This document is a digital facsimile of a manuscript belonging to the Walters Art Museum, in Baltimore, Maryland, in the United States. It is one of a number of manuscripts that have been digitized as part of a project generously funded by the National Endowment for the Humanities, and by an anonymous donor to the Walters Art Museum. More details about the manuscripts at the Walters can be found by visiting The Walters Art Museum's website [www.thewalters.org](http://www.thewalters.org). For further information about this book, and online resources for Walters manuscripts, please contact us through the Walters Website by email, and ask for your message to be directed to the Department of Manuscripts.



A digital facsimile of Walters Ms. W.596, Memoirs of Babur  
Title: Bāburnāmah



Published by: The Walters Art Museum  
600 N. Charles Street Baltimore, MD 21201  
<http://www.thewalters.org/>



<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/3.0/legalcode>  
Published 2011